

دکتر تد هیلدبرانت ، تاریخ عهد عتیق ، ادبیات و الهیات ، سخنرانی 10

© 2020 ، دکتر تد هیلدبرانت

این دکتر تد هیلدبرانت است که تاریخ عهد عتیق ، ادبیات و الهیات را تدریس می کند ، سخنرانی 10 در مورد پایان داستان های یعقوب و همچنین مقدمه و نتیجه گیری روایت جوزف که کتاب پیدایش را به پایان می رساند.

A. آزمون و پیش نمایش آزمون [2:58-0:00]

کلاس بیابید نظم بدهیم. ما امروز مطالب زیادی برای پوشش داریم. ما امروز با قلاب یا کلاهبردار پیدایش را به پایان می رسانیم. بنابراین ما امروز چیزهای زیادی برای پوشش داریم. شما بچه ها این هفته در مقالات و کتاب اعداد روی اعداد کار می کنید. روز پنجشنبه یک مسابقه خواهیم داشت. پنجشنبه بعد، یک هفته از پنجشنبه، اولین امتحان بزرگ خود را داریم. امتحانات بیش از آنچه در کلاس پوشش داده ایم است. اگر به آن علاقه مند هستید، راهنماهای مطالعه قدیمی به صورت آنلاین وجود دارد. من از صبح پنجشنبه شب/جمعه یک راهنمای مطالعه جدید صبح جمعه این هفته تهیه خواهم کرد. اما اگر بخواهید به موارد قدیمی نگاه کنید، تعداد زیادی از آنها یکسان است. اکنون کایل در اینجا اطلاعیه ای در مورد جلسات بررسی امتحان دارد. کایل لینکلن ...

بیابید با یک کلمه دعا شروع کنیم و سپس به آنچه امروز در مورد آن صحبت می کنیم می پردازیم. بیابید شروع کنیم: ای پدر، ما دوباره از شما برای فرصتی که برای دیدن کلام شما فراهم کردید تشکر می کنیم. ما از شما برای پدرسالاران بزرگ تشکر می کنیم: ابراهیم، اسحاق و یعقوب. و برای بسیاری از چیزهایی که می توانیم از زندگی آنها بیاموزیم و همچنین می توانیم با تماشای نحوه تعامل شما با این افراد که همه آنها مشکل داشتند اما همه آنها را با آنها سر و کار داشتید و از آنها مراقبت می کردید، در مورد شما بیاموزیم. ما از شما سپاسگزاریم که از ما دست نکشیده اید که حتی زمانی که مشکلاتی داریم که شما به ما اهمیت می دهید و ما را دوست دارید، همانطور که در عشق پسران، عیسی مسیح نشان داده شده است، و به نام او دعا می کنیم، آمین.

B. یعقوب حق تولد را دریافت می کند: خورش قرمز [4:27-2:59]

دفعه قبل ما در مورد فریب اسحاق صحبت می کردیم و یعقوب و مادرش ربکا محکم بودند و اسحاق و عیسو محکم بودند. اسحاق به پسرش عیسو می گوید: «برو بیرون و شکاری را که دوست دارم برایم بیاور. درست مانند تنسی باریکیو کنید.» سپس مادر یعقوب این را می شنود و یعقوب را به کناری

می کشد. او می گوید: "هی، ما می خواهیم وارد شویم و او را فریب دهیم." جیکوب با این چیزهای موی بز تقلب می کند و وارد می شود و پدرش را که نابینا است فریب می دهد. پدرش او را می گیرد و متوجه نمی شود که پسر اشتباهی است. بنابراین او یعقوب را برکت می دهد. عیسو وارد می شود و می گوید: "بابا، تو فقط یک نعمت داری و برادرم مرا پاره کرد." به نظر می رسد اسحاق می داند که اشتباه کرده است و می گوید یعقوب باید برکت داشته باشد. اسحاق به عیسو می گوید: «برکت باید نزد یعقوب بماند، من به تو برکت می دهم اما تو به برادرت خدمت خواهی کرد.» بنابراین شما این فریب اسحاق و این طرفداری والدین را دارید، پدر یکی را ترجیح می دهد و مادر دیگری، باعث این رقابت خواهر و برادر می شود که منجر به دروغ یعقوب و فریب او می شود. نام جیکوب مانند "فریب" یا "شفا دهنده شفا" به نظر می رسد. پاشنه گیر در راه خروج از رحم اما عبری نیز مانند "فریبکار" به نظر می رسد. این از ریشه مستقیم نیست، اما مانند "فریبکار" به نظر می رسد. بنابراین یعقوب پدرش را فریب می دهد، که واقعا چیز بدی است و به دنبال قدرت کلام پدر است.

ج. پیامدهای فریب اسحاق [10:09-4:28]

حالا، چیزی که می خواهم پیشنهاد کنم این است که در حالی که یعقوب به پدرش دروغ می گوید و به اصطلاح از آن فرار می کند، آیا دروغ جیکوب عواقبی دارد؟ این عواقبی برای اسحاق دارد زیرا این مرد یک پیرمرد نابینا است. اکنون او متوجه می شود که همه باید بتوانند به آنها اعتماد کنند، حتی به خانواده خودش! آیا او می تواند به همسرش اعتماد کند؟ همسرش به او خیانت کرده است، پسرش به او خیانت کرده است، و بنابراین اکنون او یک پیرمرد نابینا است که متوجه می شود نمی تواند به هیچ یک از نزدیکترین افراد به او اعتماد کند. بنابراین اسحاق می گوید که می لرزید. او یک پیرمرد نابینا است و اکنون هیچ را ندارد که به او اعتماد کند. به خاطر دروغ علیه عیسو چه اتفاقی می افتد؟ عیسو شروع به توطئه می کند و می گوید: "وقتی پدر بمیرد، من یعقوب را خواهم کشت." او می خواهد آن را رها کند تا زمانی که پدرش بمیرد، اما وقتی پدر می میرد، "من او را می کشم." به هر حال، آیا عیسو از آن دسته افرادی بود که چنین کاری را انجام می داد؟ عیسو شکارچی بود که بیرون می رود و حیوانات را می کشد و عیسو چنین کاری می کرد. بنابراین عیسو شروع به نقشه کشیدن مرگ برادرش می کند. حالا ربکا نیز در دروغ بود، ربکا همسر اسحاق بود و نتیجه آن برای ربکا بود، یا ربکا پسر مورد علاقه اش است که قرار است 20 سال برود و او با چه کسی باقی بماند؟ عروسش. عیسو با دو زن هیتی ازدواج کرده بود و ربکا نمی تواند این زنان را تحمل کند. آیا تا به حال مادرشوهر را با عروس دیده اید، آیا این مشکلی است؟ انواع تنش ها در آنجا وجود دارد که ممکن است اتفاق بیفتد. شما به پسر وفاداری دارید. آیا پسر به مادرش وفادار است یا پسر به همسرش وفادار است؟ بنابراین شما این نوع وفاداری های متناقض را در پسر/شوهر دریافت می کنید. به هر حال، من اغلب گفته ام که وقتی به دنبال یک مرد خوب هستید،

آیا یکی از چیزهایی که باید به دنبال آن باشید این است که آن مرد چگونه با مادرش رفتار می کند؟ روشی که یک پسر با مادرش رفتار می کند، مهم است. ربکا نمی تواند همسران عیسو را تحمل کند. جیکوب باید به مدت 20 سال آنجا را ترک کند. او قصد دارد به هاران در شمال بین النهرین فرار کند. او قرار نیست تا 20 سال خانواده اش را ببیند، حتی سرویس اینترنتش قطع خواهد شد. تا 20 سال دیگر هیچ ارتباطی با خانواده وجود نخواهد داشت. پس آیا فریب پدر عواقبی دارد؟ آیا عواقبی برای همه افراد درگیر وجود داشت؟ بله. بنابراین این یک معامله بزرگ است. اکنون یعقوب می خواهد فرار کند زیرا برادرش نقشه کشتن او را دارد. وقتی فرار می کند، کجا می رود؟ همانطور که او می رود، من می خواهم از این اتاق به عنوان استعاره ای از سرزمین اسرائیل استفاده کنم. شما دریای مدیترانه هستید و شما کوه های اسرائیل هستید. آن بالا دریای جلیل است. در این دره رود اردن قرار دارد و من دریای مرده هستم. دریای مرده حدود 1270 فوت زیر سطح دریا قرار دارد، به این معنی که آب به داخل آن سرازیر می شود. آب چگونه خارج می شود؟ خارج نمی شود، باید تبخیر شود. وقتی آب باید تبخیر شود چه اتفاقی می افتد؟ دریا شورتر و شورتر می شود. یهودیان آن را دریای مرده نمی نامند، آنها آن را دریای نمک می نامند. این 33 درصد نمک است که غلظت نمک بالایی دارد؟ اقیانوس ها به طور کلی حدود 6 یا 7 درصد هستند. 33 درصد است. وقتی وارد آنجا می شوید، بدون نیاز به انجام کاری شناور می شوید، بنابراین اساساً می توانید صاف بایستید. وقتی مادرم آنجا بود، احساس بدی دارم که این را روی نوار می گویم اما او اینترنت ندارد، او هرگز این را تماشا نمی کند. آیا چربی یا عضله بهتر شناور می شوند؟ شناور چربی. مادرم به دریای مرده می رود و پاهایش از زیرش بیرون می آید و او نمی توانست پاهایش را پایین بیاورد تا بایستد، بنابراین مجبور شدند او را به کناری بکشند و از کسی بخواهند که او را بایستد، زیرا او نمی توانست پاهایش را پایین بگذارد زیرا به دلیل نمک شناور بود. به هر حال، برای زنان، آنها نمک را روی شما می ریزند تا چیزهای بد را از شما بکنند. آنها به آن کرم های آهوا از دریای مرده می گویند و شما این حمام های گلی را می گیرید و آن را روی خود می گذارید، قرار است برای شما خوب باشد، من در مورد آن نمی دانم. این دریای نمک است. این چه کشوری است؟ در آن سوی رود اردن است. این کشور اردن است. امروز ملک حسین، همسرش در واقع آمریکایی است، او پادشاه خوبی در آنجا است. یک دقیقه دیگر به این موضوع باز می گردیم.

نردبان یعقوب در بیت نیل [18:36-10:10]

جیکوب کجا می رود؟ او از پایین جنوب است، بنابراین به شمال به جایی به نام بتل می رود. "e1" به چه معناست؟ *ال* یعنی خدا، *ال* یک شکل کوتاه است *الوهیم*. "بت" به معنای "خانه" است. بنابراین بیت نیل به معنای "خانه خدا" است. شما "Bet" را از "Beth-lehem" - "خانه نان" می شناسید. بنابراین جیکوب به آنجا می رود و در حالی که او آنجا است، این جایی است که نردبان یعقوب اتفاق می

افتد. بگذارید فقط فصل 28 آیه 12 و بعد از آن را بخوانم. او به آنجا می رود و سپس می خوابد. او از دست عیسو فرار می کند زیرا می ترسد عیسو او را بکشد. او دراز می کشد. یادتان می آید که در مدرسه یکشنبه می گوید که او برای بالش روی صخره دراز می کشد و سپس رویای نردبان یعقوب را می بیند. او خوابی دید که در آن «پله ای را دید که بر روی زمین قرار دارد و بالای آن به آسمان می رسد و فرشتگان خدا بر روی آن بالا می روند و پایین می آیند. خداوند بالای آن ایستاده بود و گفت: «من خداوند، خدای پدرت ابراهیم، خدای پدر تو اسحاق هستم. من به تو و فرزندان سرزمینی را که در آن دروغ می کنی، خواهم داد.» به محض اینکه او می گوید، "من می خواهم زمین را به شما بدهم،" این چیست؟ این تجدید عهد است. «همانطور که با ابراهیم بودم و به ابراهیم عهد دادم که این سرزمین را به دست خواهی آورد و ذریت تو مانند ستارگان آسمان تکثیر شود و تو برای همه امتها برکت خواهی بود. من عهد را به ابراهیم دادم، آن را به اسحاق تکرار کردم و اکنون آن را به تو می دهم، یعقوب.» و آن را می گوید، "من به شما زمین و فرزندان خود را مانند خاک زمین خواهد بود و شما را به غرب گسترش، به شرق، به شمال، و به جنوب. همه مردمان روی زمین از طریق تو برکت خواهند یافت." پس این زمین، بذر و برکتی است که اکنون دوباره به یعقوب در این زمان گذار تکرار می شود. بنابراین خدای ابراهیم، خدای اسحاق، اکنون خدای جیکوبز می شود. خدا او را در اینجا ملاقات می کند، اما این راه پله به بهشت چیست؟ بسیاری از مردم پیشنهاد می کنند، و من فکر می کنم حق با آنها است. که چیزی که شما اینجا دارید یک زیگورات است. زیگورات چیست؟ در بین النهرین زیگورات یک هرم پلکانی است که با آنچه در مصر دارند متفاوت است. مصر آن اهرام نرم و صاف را داشت که مستطیل شکل بودند. در جلوی هرم پلکانی آنها یک راه پله داشتند که به بالا می رفت و در بالای آن خانه خدا قرار داشت. بنابراین برخی از مردم معتقدند آنچه یعقوب در اینجا می بیند یک زیگورات بین النهرین است. زیگورات در واقع مانند یک کوه بود. مردم کوهی ساختند تا خدای آنها بتواند در بالای آن ساکن شود. بنابراین خدا از این تصویر استفاده می کند، زیرا یعقوب با آن تصاویر آشنا است. نردبان یعقوب ممکن است یک شکل زیگورات بوده باشد. باز هم، ما در این مورد حدس می زنیم، مطمئن نیستیم، اما به نظر می رسد که راه پله ای که به سمت خدا در بالا می رود یک پیکربندی زیگورات خواهد بود. من می خواهم پیشنهاد کنم که اینجا جایی است که یعقوب با خدا برای خودش ملاقات می کند و بنابراین این تجدید عهد وجود دارد که در آن خدای ابراهیم اکنون خدای او می شود. می خواهم به شما پیشنهاد کنم که ترک خانواده اش و ملاقات با خدا برای اولین بار مانند سال های دانشگاه است. آیا برخی از شما در خانواده های مسیحی بزرگ شده اید که به کلیسا می روید و والدینتان مذهبی هستند، بنابراین مذهبی هستید، اما سوال این است: آیا واقعا مذهبی هستید؟ سپس خانواده خود را ترک می کنید و به دانشگاه می روید و در دانشگاه می توانید هر کسی شوید که می خواهید شوید؟ حالا این چیزی نیست که والدینتان به آن اعتقاد

داشتند، بلکه چیزی است که شما به آن اعتقاد داشتید. بنابراین در کالج، از بسیاری جهات، این تمایز وجود دارد که در آن شما به شخص خود تبدیل می شوید. من در یک دانشگاه سکولار رفتم که در آن سعی می کردم ایمانم را تقویت کنم و آنها مدام سعی می کردند آن را خراب کنند و من باید تصمیم می گرفتم: آیا می خواهم خدا را بپذیرم؟ آیا اصولی را که با آنها بزرگ شده ام حفظ می کنم یا فرد جدیدی می شوم؟ بنابراین مجبور شدم در مورد آن چیزها تصمیم بگیرم. بنابراین در دانشگاه این تفاوت در رابطه با ملاقات با خدا برای خودتان وجود دارد. بنابراین به نوعی رفتن یعقوب به بیت ئیل این ملاقات خدا برای خودش است. خدا خدای ابراهیم و اسحاق است، اما آیا خدا خدای یعقوب است؟ بنابراین یعقوب باید به این سوال پاسخ دهد. او خدا را در بیت ئیل ملاقات می کند و این اتفاقی است که می افتد. حالا یعقوب در آیه ۱۸ این سنگ یادبود را برپا می کند و شما می بینید که پدرسالاران و افراد دیگری مانند موسی و یوشع این سنگ های یادبود را برای یادبود چیزها برپا می کنند. به هر حال، حتی تا به امروز ما بناهای یادبودی برپا می کنیم. اگر به واشنگتن دی سی بروید، آیا یادبودهایی وجود دارد؟ آیا کسی از بنای یادبود واشنگتن بالا رفته است؟ واقعا بلند. آیا دیدید که آنها زلزله داشتند، مردی یک دوربین فیلمبرداری داشت در حالی که او بالای بنای یادبود واشنگتن بود که نشان می داد کل بنای یادبود شروع به حرکت می کند؟ فکر می کنید سرگرم کننده خواهد بود؟ آنها از آن فیلم گرفتند و ظاهرا نگران ترک های بنای یادبود هستند. بنای یادبود واشنگتن یادبود واشنگتن است، من به بنای یادبود ویتنام می روم، آیا شما آنجا بوده اید؟ یادبود افرادی است که در آنجا جان خود را از دست دادند. پدرم به بنای یادبود جنگ کره می رفت که آنها به تازگی ساخته بودند. یک بنای یادبود جدید مارتین لوتر کینگ جونیور نیز وجود دارد که به تازگی ساخته شده است، من هنوز آن را ندیده ام. بسیار جالب به نظر می رسد، بنابراین دفعه بعد که پایین می رویم می خواهیم ببینیم که آن را می بینیم. بنابراین ما چیزهای سنگی را به یاد می آوریم. به هر حال، او 20 سال دیگر به اینجا برمی گردد. او قصد دارد آنجا را ترک کند و به بتل برگردد و این بسیار جالب خواهد بود که 20 سال بعد در اینجا در بتل اتفاق می افتد. اکنون کمی در آیه 22 اجازه دهید این را بخوانم: «اکنون یعقوب نذر کرد، گفت: «اگر خدا با من باشد و در این سفری که می روم مراقب من باشد، و اگر به من غذا بدهد تا بخورم و لباسی بپوشم تا به سلامت به خانه پدرم برگردم، آنگاه خداوند خدای من خواهد بود.» آیا یعقوب این را مشروط می کند؟ او می گوید، "خدایا، اگر مرا به اینجا برگردانی و به من غذا و لباس بده، خدای من خواهی بود." "و این سنگی که من به عنوان ستون برپا کرده ام، خانه خدا خواهد بود." آیا در اینجا بازی کلمات را دریافت می کنید؟ خانه خدا. این چیست؟ بیت ئیل به معنای "خانه خدا" است. آیا می بینید که او چگونه سنگ را نصب می کند؟ او گفت که سنگ در آن زمان "خانه خدا" خواهد بود. این بازی روی کلمات برای بتل وجود دارد. «و از همه چیزهایی که به من خواهی داد، یک دهم به تو خواهم داد.» این دهم از کجا آمده است؟ موسی بعدا شریعت را خواهد داد و شما بچه ها کتاب لایوان و چیزهای دیگر

را خوانده اید و یک دهم را می گوید. آیا حکمی در کتاب مقدس تا کنون در مورد یک دهم وجود دارد؟ نه. به نظر می رسد یعقوب فقط می داند که به خدا یک دهم یا یک دهم بدهد. به هر حال، ابراهیم بعد از نبرد برای سدوم و عموره یک دهم به ملک صادق پرداخت کرد. بنابراین بسیار جالب است که به نظر می رسد هم ابراهیم و هم جیکوب در مورد این دهم دستمزد یا یک دهم می دانند. او می گوید وقتی مرا به اینجا برگردانی، یک دهم هر چیزی را که به دست می آورم به تو می دهم.

یعقوب در هاران: راحیل، لیا و لابان [20:11-18:37]

خوب، بعد چه اتفاقی می افتد؟ یعقوب از بتل بلند می شود و می خواهد از در بیرون برود و به هاران در بین النهرین برود. وقتی او در هاران است چه کسی قرار است ملاقات کند؟ در کجای دنیای باستان با زنان ملاقات می کنید؟ اگر می خواهید با زنان ملاقات کنید، کجا معاشرت می کنید؟ در چاه. شما زن را در چاه ملاقات می کنید. حالا آیا این اتفاق برای اسحاق و ربکا می افتد؟ ربکا در کنار چاه است و خدمتکار می کشد و بالا می رود و می گوید: "اگر او به شترهای من آب دهد، او یکی است." یعنی چه؟ او کارگر خوبی است. بنابراین شما همیشه زنان را در چاه ملاقات می کنید. موسی از کجا با همسرش زیپوره، ملاقات کرد؟ در چاه. بنابراین جیکوب پشت چاه است. در اینجا می گوید لابان دو دختر داشت، نام بزرگتر لیا و نام کوچکتر راحیل بود. لیا چشمان ضعیفی داشت. من قصد ندارم بیشتر توضیح دهم، اما ریچل از نظر فرم دوست داشتنی و زیبا بود. یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «من در ازای دختر کوچکتر راحیل هفت سال کار خواهم کرد.» چند چیز، آیا این مبادله با این دختر است؟ گفت: «هفت سال برای تو کار خواهم کرد، سپس دخترت را به من بده.» آیا این دختر جگر خرد شده است؟ آیا او مجبور بود با آن موافقت کند؟ آنها معمولاً حق امتناع دارند. او با آن موافقت می کند. یعقوب هفت سال برای او کار می کند.

یعقوب و ریچل: طبیعت عشق/شهوت و زمان [22:48-20:12]

یکی از سوالاتی که در جوانی داشتم این است که چه چیزی بین عشق و شهوت فرق می کند. وقتی در کلیسا بزرگ شدم، آنها اساساً به ما یاد دادند که شما عشق آگاهی دارید، که چیست؟ محبت خدا. شما عشق اروس داشتید که "عشق جذابیت جنسی" بود. بنابراین عشق آگاهی و این شهوت، میل، اروس یا عشق شهوانی بود. همیشه آنقدر واضح بود که می دانید عشق آگاهی اینجا بود و عشق شهوانی آنجا بود. سپس متأسفانه، خوشبختانه برای من، همسر را ملاقات کردم و وقتی همسر را ملاقات کردم، ناگهان مثل این بود که این دو چیز به این شکل شدند و سوال من از خودم این بود، و این یک سوال جدی برای من بود، آیا من به طور شهوانی عاشق این زن هستم زیرا او زیبا بود، او فوق العاده است، او با استعداد است، او همه چیز است که آرزویش را داشتم، اما آیا من عاشق او هستم؟ من او را شهوت می کنم اما آیا او را دوست دارم؟ آیا تفاوت را می بینید؟ آیا من او را دوست دارم یا فقط جذب او می شوم؟ بنابراین

من با آن دست و پنجه نرم کردم که آیا این واقعا عشق بود یا این شهوت. من مجبور شدم آن چیزها را مرتب کنم و امروز احتمالا دیگر هیچ با این مشکل دست و پنجه نرم نمی کند، این چیزهای قدیمی است. چیزی که می گویم این است که من واقعا با آن مبارزه کردم زیرا می خواستم واقعا او را دوست داشته باشم. حالا یعقوب به ریچل نگاه می کند، او هفت سال برای او کار می کند، در پایان هفت سال ریچل به این مرد نگاه می کند. آیا او را دوست دارد یا نه؟ چند نفر از شما بچه ها هفت سال برای یک دختر کار می کنید؟ هفت سال، آیا این زمان زیادی است؟ آیا زمان بین عشق و شهوت جدا می شود؟ آیا شهوت در حال حاضر یک نوع مصرف کننده است؟ و بگذارید واقعا مبتذل باشم، آیا عشق می تواند صبر کند؟ آیا عشق می تواند زمان ببرد؟ بنابراین من می گویم بعد از هفت سال آیا ریچل کاملا مطمئن است که این مرد او را دوست دارد؟ این مرد هفت سال برای او کار کرده است. من فقط می گویم زیباست. متن اینجا زیبا است، به نوعی مبتذل است، اما بگذارید فقط آن را بخوانم زیرا بسیار زیباست. اما ما اغلب زیبایی را انجام نمی دهیم، در فرهنگ خود با کنایه بهتر از زیبایی عمل می کنیم. "جیکوب عاشق ریچل بود و گفت: "من در ازای دختر کوچکتر هفت سال کار خواهم کرد." بنابراین یعقوب هفت سال خدمت کرد تا راشل را به دست آورد، اما به دلیل عشقش به او، فقط چند روز به نظر می رسید.» به عبارت دیگر، او می گوید، این زیباست، هفت سال به سرعت گذشت.

ف. یعقوب و لابان: فریبکار فریب می خورد [28:39-22:49]

حالا آیا این پایان داستان است؟ این تازه آغاز داستان است زیرا لابان پدر شوهر در اینجا معامله خوبی دارد. پس بعد چه اتفاقی می افتد. چرا در شب عروسی جیکوب کنایه آمیز است؟ بنابراین جیکوب بیرون است و آنها به جشن عروسی بزرگ می روند. اول از همه در آن فرهنگ چقدر از زن ها را می بینید؟ آیا کسی آن تصاویر را در سینا به یاد می آورد، زمانی که همسر با این زن در سینا این بازی توپ را انجام می داد. آیا کسی دیده است که او اینطور حجاب روی او دارد؟ همه چیز قطعات طلا بود، ما در مورد طلای واقعی صحبت می کنیم. امروز با قیمت طلا چقدر ارزش خواهد داشت؟ اما به هر حال او با طلا اینطور پوشانده شده بود؟ در واقع باورنکردنی بود. در آن فرهنگ ها چیزی که از زن می بینید بیشتر فقط چشمان اوست. بقیه اش را پوشانده بود. بنابراین اکنون آنها در این صحنه عروسی هستند و شما می گوید خوب او هنوز چشمان او را می شناسد و این متفاوت است زیرا می گوید لیا "چشمان ضعیف" دارد. آیا ممکن است زنان در وضعیت چادر تغییر کرده باشند؟ حالا مشکل چیست؟ شما بچه ها در کالج گوردون هستید، این مکان 24 ساعت شبانه روز روشن است. اما وقتی به جایی می روید که سوئیچ را برای روشن کردن چراغ ها نمی چرخانید، آیا واقعا شب ها تاریک می شود؟ و وقتی در یک چادر بادیه نشین هستید که از موی بزهای سیاه ساخته شده است، وقتی داخل آن هستید، هوا بسیار تاریک می شود. آیا تا به حال در شرایطی بوده اید که بتوانید دست خود را جلوی صورت خود نگه دارید و نمی

توانید آن را ببینید؟ در این مکان ها تاریک می شود. پس چه اتفاقی می افتد؟ یک سوئیچ بزرگ وجود دارد و در آنجا چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پس بگذارید فقط متن را بخوانم. «لابان دختر خدمتکار خود را داد و چون صبح شد و یعقوب از خیمه بیرون آمد، وقتی صبح شد برمی گردد و لیه است.» او انتظار چه کسی را داشت؟ راشل. آیا او فریب خورده بود؟ حالا آیا فریب خوردن در فرهنگ آسان است وقتی زنان خود را پوشانده اند؟ شاید بهتر است اینجا بروم، کایل، چون نمی خواهم ضربه بخورم. به عبارت دیگر، احتمالا یک مهمانی بزرگ برگزار می شد و در مهمانی صحبت می شد، اما وقتی آنها به چادر رفتند، احتمالا در شب سکوت در چادر وجود داشت، چیزهای دیگری در حال وقوع بود. احتمالا می خواهم از آن یکی خارج شوم. در حالی که من اینجا هستم، بگذارید فقط به شما بگویم، پسر من در افغانستان بود، من قبلا این را به شما گفتم، و آنها در نبرد با افراد از نوع طالبان بودند. واقعا جالب بود که آنها به دنبال سه طالب می رفتند و ناگهان طالبان ناپدید شدند. او گفت که آنها مانند ارواح هستند که به تازگی ناپدید شده اند، و سپس ناگهان به پایین جاده نگاه می کند و سه زن در جاده راه می روند. آیا در افغانستان زنان حتی روی صورت خود کاملا خود را می پوشانند و هرگز بدون همراهی مردی راه نمی روند؟ آنها این چیزهای کوچک را دارند که مانند شبکه هایی هستند که از آنها به بیرون نگاه می کنند بنابراین شما حتی نمی توانید چشمان آنها را ببینید. بنابراین یک نفر، که تفنگدار دریایی بود، شروع به دیدن این سه زن می کند که در جاده راه می روند و او به فرمانده خود می گوید که می گوید، "بیباید به آنها شلیک کنیم، این بچه ها هستند." و فرمانده می گوید، "اوه، بله، درسته، ما می خواهیم به زنان شلیک کنیم. تفنگداران دریایی این نوع کارها را انجام نمی دهند. و پسر گفت، "نه، اینها بچه ها هستند." حالا سؤال: آیا آنها می توانند بالا بروند و با این زنان همراهی کنند؟ شما در افغانستان هستید، آیا سربازان تفنگداران دریایی می توانند بالا بروند و یک زن را همراهی کنند؟ نه، این ناقض فرهنگ است و تفنگداران دریایی که من می شناسم تا به امروز قسم می خورند که چگونه آن سه طالبان فرار کردند. آنها لباس زنانه پوشیدند و فرار کردند. او همچنین می توانست از نحوه راه رفتن آنها بگوید و اساسا اینگونه فرار کردند. آنها نمی توانستند با آنها تماس بگیرند زیرا مجبور بودند یک مترجم زن داشته باشند تا با آنها همراه شود. آنها نمی توانستند این کار را انجام دهند، بنابراین آن بچه ها فرار کردند. آیا این یک حرکت بسیار نرم و صاف بود، لباس پوشیدن مانند زنان و فرار کردن؟ به هر حال، این واقعا اتفاق افتاد.

حالا، تنها چیزی که می گویم این است که او از خواب بیدار می شود، وقتی جوان تر بودم همیشه فکر می کردم چه احساسی دارید، ازدواج می کنید و شب عروسی شما بهترین شب زندگی شماست. بلند می شوید و برمی گردید و لیا را می بینید. به عنوان یک مرد چه احساسی خواهید داشت؟ چند سال پیش دیدگاه خود را تغییر دادم. اگر لیا بودی چه احساسی داشتی؟ شما فقط شب را با او گذرانده اید و او برمی گردد و به شما نگاه می کند و شما چهره او را می بینید، آیا این وحشتناک است؟ می دانید من چه می

گویم، آیا می دانید طرد شدن به این شکل چه حسی خواهد داشت؟ حالا، به هر حال، لیا خواهر بزرگتر است. آیا چیزی بین خواهران بزرگتر و کوچکتر وجود دارد؟ نه، من جدی هستم که مجبور شدم با این موضوع روبرو شوم که در خانواده خودم دختر کوچکترم اول ازدواج کرد. ناگفته است. منظورم این است که فکر نمی کنم هرگز در مورد آن با این شرایط صحبت کرده باشیم. آیا وقتی خواهر کوچکتر اول ازدواج می کند اتفاقاتی می افتد؟ لابان چه می کند؟ بنابراین یک سوئیچ در آنجا وجود دارد. چرا این کنایه آمیز است؟ آیا فریبکار فریب می خورد؟ و بنابراین تمام حقه بازی، دروغ گفتن و فریب جیکوب ناگهان در شب عروسی خود فریب می خورد. این به نوعی برای او مناسب است. می دانید که من چه می گویم، او بالاخره آنچه را که به سرانش می آید می فهمد. من نمی خواهم هیچ ارزیابی اخلاقی [lex talionis] انجام دهم، اما این به نوعی کنایه آمیز است.

جیکوب و چند همسری: روایت تاریخی: هنجاری یا غیر هنجاری؟

[35:15-28:40]

اکنون یعقوب چند همسری است. چیزی که اکنون ایجاد می کند این است که لابان می گوید، "بسیار خوب، بسیار خوب، در فرهنگ ما شما باید قبل از اینکه دختر کوچکتر را به دست آورید، ابتدا با دختر بزرگتر ازدواج کنید." بنابراین لابان گفت، "هی، یعقوب، این فقط هفت سال دیگر برای شما هزینه دارد. آنها فقط چند دقیقه برای شما به نظر می رسند زیرا او را خیلی دوست دارید، درست است؟ پس هفت سال دیگر به من فرصت بدهید." آیا جیکوب قرار است 14 سال برای این دو دختر کار کند؟ او احتمالاً ریچل را پس از اتمام هفته ای که با لیا به پایان رسانده بود، گرفت. او احتمالاً بلافاصله بعد از آن به ریچل داده است، اما هنوز باید 7 سال کار می کرد. احتمالاً اینگونه پیش رفت. او هفت سال دیگر برای کوچکتر کار می کند. حالا یعقوب چند همسری است؟ آیا چند همسری در فرهنگ آمریکایی جالب است؟ آیا کسی وارن جفوردز را دنبال کرده است؟ مردی که همه این همسران را در تگزاس داشت و آن مرد به زندان افتاد. فکر می کنم برخی از دخترانی که با آنها ازدواج می کرد ۱۳ یا ۱۴ ساله بودند. واقعا چیزهای بدی است، این مرد بد است. این بخشی از سنت مورمون است، جوزف اسمیت که خودش چندین همسر داشت. مورمون ها در اواخر قرن چند همسری را از بین بردند، اما برخی از آنهایی که به مورمونیزم اصلی برمی گردند، هنوز همسران زیادی دارند. آنها آن را تحت فشار قرار می دهند و بسیاری از آنها در مورد محکومیت آن ساکت هستند. بنابراین شما باید مراقب آن باشید. یعقوب چند همسری بود. آیا می توانید از آن استفاده کنید تا بگویید: "یعقوب چند همسری بود. بنابراین ما باید چند همسری باشیم؟" چیزی که می خواهم به شما پیشنهاد کنم این است که وقتی با روایت های تاریخی سر و کار دارید، باید بین آنچه هنجاری است و آنچه غیر هنجاری است جدا شوید. به عبارت دیگر، آیا کتاب مقدس گاهی اوقات فقط آنچه را که اتفاق افتاده است توصیف می کند و تأیید یا عدم تأیید آن را نشان نمی

دهد. این فقط توصیف آنچه اتفاق افتاده است. قرار نیست جهانی شود. یعقوب به پدرش دروغ می گوید.

آیا قرار است به پدر و مادرمان دروغ بگوییم؟ نه. آیا یعقوب کارهایی انجام داد که اشتباه بود؟ یعقوب کارهایی انجام داد که اشتباه بودند و بنابراین نمی توانید چیزها را مستقیماً از تاریخ خارج کنید زیرا کتاب مقدس اغلب اوقات فقط تاریخ را ثبت می کند. این چیزی است که اتفاق افتاده است - درست یا غلط، آنچه اتفاق افتاده است.

به هر حال، این یکی از دلایلی است که من کتاب مقدس را دوست دارم. شما می گوئید، "چون چند همسری یعقوب است، شما کتاب مقدس را دوست دارید؟" نه، بگذارید توضیح دهم.

در بسیاری از فرهنگ های دیگر، وقتی به ماری می روید و می خواهید با زیمیری لین صحبت کنید، و او پادشاه بزرگ ماری است، وقتی سالنامه پادشاهان را کنار هم قرار می دهد، آیا سعی می کند زیمیری لین را شبیه یک شوت بزرگ جلوه دهد؟ زیمیری لین همه این کارهای بزرگ را انجام می دهد، به خاطر زیمیری لین زندگی خوبی دارید، به خاطر زیمیری لین در کانال ها آب دارید و غیره. آیا در فرهنگ های دیگر پادشاهان به عنوان افرادی به تصویر کشیده می شوند که همه این کارهای شگفت انگیز را انجام می دهند؟ مشکل کتاب مقدس چیست؟ در مورد پادشاهان بزرگ اسرائیل به من بگویید. شما می گوئید، "خوب، اسرائیل نیز پادشاهان بزرگ خود را داشت! داوود مردی بود که بر اساس قلب خود خدا بود،" و سپس شروع به فکر کردن می کنید. بله، دیوید، اسمش چی بود؟ بتشیع. بله، بنابراین شما باید با دیوید عقب نشینی کنید، اما دیوید واقعاً مرد است. بنابراین شما می گوئید سلیمان، خوب سلیمان عاقل ترین مردی بود که تا به حال زندگی کرده است. سلیمان پادشاه بزرگ اسرائیل بود. سلیمان بله، چی بود؟ 700 همسر، 300 صیغه و سپس خدایان دیگر را خدمت می کند؟ خب، پس شما می گوئید رحبعام؟ خوب، او یک فاجعه بود و شما شروع به پایین رفتن به لیست پادشاهان می کنید. پس در کتاب مقدس آیا همه پادشاهان، مردان بزرگ اسرائیل، شائول اولین پادشاه اسرائیل، آیا همه آنها زگیل دارند؟ آیا همه آنها مشکل دارند؟ آیا کتاب مقدس زگیل های آنها را می پوشاند؟ آیا کتاب مقدس گناه آنها را می پوشاند؟ یا کتاب مقدس به آن می گوید که چگونه بود؟ بنابراین چیزی که من می گویم این است که فرهنگ های دیگر باعث شدند مردان بزرگ خود شبیه این قهرمانان بزرگ به نظر برسند. در کتاب مقدس همه قهرمانان آنها مشکلاتی دارند، هر یک از آنها. پس به همین دلیل است که من کتاب مقدس را دوست دارم زیرا آیا من هم مشکل دارم؟ همه آن بچه ها مشکل داشتند. آیا خدا با آنها رفتار کرد و آنها را دوست داشت و از آنها مراقبت کرد؟ بله، من هم مشکل دارم، آیا این بدان معناست که خدا مرا دور می اندازد؟ نه، این بدان معناست که خدا ما را فراتر از عیب هایمان دوست دارد. بنابراین کتاب مقدس آن را همانطور که هست می گوید و این یک کتاب نادر در دنیای باستان است. این واقعاً نادر است. جیکوب مشکل دارد. این واقعیت که جیکوب اکنون دو همسر دارد، آیا این یک مشکل خواهد بود؟ آیا چند همسری کار می کند؟ کتاب مقدس نتایج را به شما می گوید. آیا داشتن دو همسر موثر بود؟ سپس آنها مسابقه ای را

شروع می کنند که چه کسی بیشترین بچه را خواهد داشت. وقتی به این نگاه می کنید اینجا بسیار جالب است اما اجازه دهید به این موضوع برگردم. بنابراین چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که وقتی شما در حال خواندن تاریخ هستید باید مراقب باشید که آنچه هنجاری است، آنچه برای همیشه است، و آنچه که غیر هنجاری است، جدا کنید. به عبارت دیگر، جیکوب این کار را کرد و واقعا درست نبود، اما به هر حال او این کار را کرد. بنابراین این فقط برای آن زمان و آن مکان در نظر گرفته شده است، کاری بود که او انجام داد. او به پدرش دروغ گفت که قرار نیست برای همیشه باشد. ما نباید به پدران خود دروغ بگوییم. بنابراین شما باید وقتی با تاریخ سر و کار دارید، بین هنجاری و غیر هنجاری، بین توصیف و نسخه جدا شوید، این واقعا مهم است. حالا خدا می آید و من این را دوست دارم، در فصل 29 پایین بیابید، یعقوب دو همسر به نام های راحیل و لیا دارد، او کدام یک را دوست دارد؟ راشل. خدا رحم چه کسی را باز می کند؟ لیا. خدا در کنار افراد ضعیف قرار دارد. شما این را بارها و بارها در کتاب مقدس می بینید. خدا در کنار همسر بی مهری قرار می گیرد و خدا رحم او را باز می کند. آیا ریچل می تواند بچه دار شود؟ نه، ریچل نمی تواند بچه دار شود. بنابراین رحم راشل بسته است و رحم لیا باز است. به هر حال، یعقوب این فریب دهنده است، با این حال آیا یعقوب و راحیل و لیه 12 قبیله اسرائیل را می سازند؟ می فهمی؟ این جایی است که 12 قبیله از آنجا آمده اند. یعقوب و راحیل و لیه و کنیزان آنها دوازده قبیله اسرائیل را به وجود می آورند. شما می گوئید اگر من می خواستم 12 قبیله اسرائیل را انجام دهم، سعی می کنید مادرشان را کمی محترم تر کنید، داستان بهتری بسازید. اما این واقعا این رابطه چند همسری است. خدا رحم لیه را باز می کند. سپس لیا روبن را که اولین فرزند است و بسیاری از فرزندان دیگر را پس از آن به دنیا آورد.

H. گیاهان ماندریک و باروری [38:18-35:16]

خواهیم دید که با ریچل چه اتفاقی می افتد. ریچل می گوید: "هی، من هم باید چند بچه داشته باشم. بنابراین آنچه در فصل 30 آیه 14 اتفاق می افتد می گوید، "در زمان برداشت گندم (که در اواخر بهار است) روبن به مزارع رفت و مقداری ماندریک پیدا کرد." این ماندریک ها چیست؟ به ما گفته می شود که گیاهان ماندریک همان چیزی است که روبن، بزرگترین، برای مادرش لیا آورده است. ریچل به لیا گفت: "لطفا چند تا از ماندراک های پسرت را به من بده." اما لیا به او گفت: «آیا کافی نبود که شوهرم را برداشتی، آیا ماندریک پسران من را هم می گیری؟» لیا در اینجا کمی عصبانی می شود. لیا می گوید: "هی، تو شوهرم را دزدیدی و حالا ماندریک پسر من را می گیری." معامله این تجارت کارخانه ماندریک چیست؟ ریچل می گوید: «خیلی خوب، او می تواند امشب با شما بخوابد.» بنابراین جیکوب با چند گیاه ماندریک فروخته می شود. این زنان در حال مبادله بر سر اینکه چه کسی با شوهر می خوابد و او را با چند گیاه ماندریک می فروشند. "او می تواند امشب با شما بخوابد، فقط چند ماندریک به من بدهید." این

مرد ارزش چند گیاه را دارد، خیلی خوب نیست. شما می پرسید چه اتفاقی برای این گیاهان ماندریک می افتد؟ در دنیای باستان اعتقاد بر این است که این گیاهان ماندریک عمدتاً برای باروری بوده اند. اگر این گیاهان ماندریک را داشته باشید، اکنون احتمالاً چیز زیادی در این مورد وجود ندارد، اما این گیاهان ماندریک توسط فرهنگ آنها به عنوان گیاهان بارور در نظر گرفته می شدند. ما می گوئیم شاید یک داروی مقوی غرایز جنسی. شما این را مصرف می کنید و شما را از نظر جنسی قوی می کند. شاید این همان چیزی است که آنها آن را ویاگرای باستانی می نامند! من قبلاً هرگز چنین فکری نکرده ام اما این شکل باستانی است. بهتر است فقط از آن خارج شویم، اما در دنیای باستان اینگونه تصور می شد. حالا مشکل اینجا چیست. مشکل این است. چه کسی قرار است فرزندش را به ریچل بدهد؟ آیا به این دلیل است که او ماندریک ها را گرفته است؟ متن آن را بسیار روشن می کند، او ماندریک ها را دریافت می کند، اما متن نیز بسیار واضح می کند، "خدا به ریچل گوش می دهد" و او باردار می شود و صاحب یک پسر می شود. اما اگر به آیه 22 بروید می گوید، "خدا راحیل را به یاد آورد و به او گوش داد و رحم او را باز کرد و او باردار شد و پسرش را به دنیا آورد. و او گفت: "خدا رسوایی مرا برداشته است" و او را [پسر اولش] نامگذاری کرد" و این مهم است که پسر اول راحیل چه کسی بود؟ جوزف. «خدا افزوده است، یهوه به من افزوده است، باشد که خداوند پسر دیگری به من بافزاید.» بنابراین ریچل یک پسر دارد. چه کسی پسرش را به ریچل می دهد؟ آیا نتیجه ماندریک ها است؟ نه. خدا رحم او را باز کرد و او یوسف را دارد.

I. یوسف اولین فرزند راحیل است [40:03-38:19]

آیا جوزف قرار است یک جواهر باشد؟ یوسف یکی از معدود جواهرات کتاب مقدس است، دانیال یکی دیگر در عهد عتیق است. این دو نفر بالاتر از سرزنش هستند اما همه بچه های دیگر مشکل دارند اما جوزف واقعاً پسر خوبی خواهد بود. بنابراین پسر اولش جوزف نتیجه ماندریک ها نبود، خدا این کار را می کند. به هر حال، جوزف اولین پسر راحیل بود، آخرین پسر راحیل چه کسی بود؟ بنیامین. بن یا مین این بسیار مهم است بن به معنای "پسر" است، یمین به معنای "دست راست" است. در آن فرهنگ ها دست راست شما دست افتخار بود. بگذارید این را بگویم، اگر شما در یک فرهنگ عربی هستید و آن شخص عرب بیاید و با دست چپش تکان دهد، آیا می دانید که این یک توهین بزرگ است؟ دست راست دست عزت و برکت است. اگر با دست چپ خود تکان بخورد به چه معناست؟ آنها کارهای خاصی را با دست چپ و فقط دست چپ خود در اتاق های خاصی از خانه انجام می دهند قبل از اینکه بشوئید، اگر منظور من را می دانید. این کار همیشه با دست چپ با دستمال توالت یا بدون دستمال توالت انجام می شود. بسیار خوب، حالا بفهمید که شما آمریکایی هستید اما در آنجا آنها گاهی اوقات تجملات ندارند و من در مورد دستمال توالت صحبت می کنم. حالا، اگر کسی با دست چپش دست شما را بفشارد، تنها چیزی

که به شما می گویم این است که این یک توهین بزرگ است. اتفاقا قبل از اینکه بدانم این اتفاق برای من افتاده است. فکر کردم، "این واقعا عجیب است" و برگشتم و با کسی صحبت کردم که به من گفتند معنی آن چیست. بنابراین شما نمی خواهید این کار را انجام دهید. شما با دست راست خود تکان می دهید، با دست شرافت، نه با دست چپ، این یک معامله بزرگ است. "پسر دست راست من،" بنیامین نام زیبایی است. نوه من بنیامین نام دارد، "پسر دست راست من" - پسر برکت، قدرت و چیزهایی از این قبیل. بنابراین بنیامین و یوسف قرار است دو پسر راحیل باشند.

مرگ ج. راحیل در بیت لحم و پژواک کتاب مقدس [43:39-40:04]

ریچل کجا می میرد؟ او در هنگام تولد بنیامین می میرد. حالا آیا زنان در فرهنگ ما با داشتن نوزاد می میرند؟ معمولا نه در فرهنگ آمریکایی، اما در جاهای دیگر جهان زنان با بچه دار شدن می میرند. این در همه جا اتفاق می افتد. ریچل قرار است با داشتن بنیامین در بدو تولد بمیرد. حالا چه اتفاقی می افتد؟ کجا می میرد؟ این مهم می شود. ریچل می میرد اما کجا می میرد؟ او درست در خارج از شهری به نام بیت لحم می میرد. حالا چرا این مهم است؟ به دلیل مرگ او بنای یادبودی برای او برپا کردند. آنها بنای یادبودی را در بزرگراه اصلی Ridge Route که از ستون فقرات اسرائیل پایین می رود، برپا کردند. آنها بنای یادبودی برای راحیل در خارج از بیت لحم برپا کردند و او به عنوان مادر بزرگ بیت لحم در نظر گرفته می شود. حال در زمان عیسی، آیا کسی به یاد می آورد که راحیل در زمان عیسی در متی فصل 2 آیه 18 ذکر شده است؟ و در فصل 2 متی چه اتفاقی می افتد؟ چه کسی متوجه می شود که عیسی در بیت لحم متولد شده است؟ حکیمان نزد هیروдіس می آیند و هیروдіس می گوید: «به بیت لحم بروید و کودک خردسال را پیدا کنید و چون او را یافتید، خبر را برای من بیاورید.» آیا حکیمان هرگز نزد هیروдіس بازگشتند؟ نه. آنها از آنجا خارج می شوند. وقتی هیروдіس متوجه می شود که توسط خردمندان فریب خورده است، هیروдіس چه می کند؟ او به بیت لحم می رود و همه نوزادان 2 ساله و کمتر را می کشد. آیا به یاد دارید که متون کتاب مقدس در آنجا چه می گویند؟ متی 2:18، درست پس از کشتار نوزادان بیت لحم می گوید، "و صدایی در راما (در شمال، بسیار دور به شمال) شنیده شد که گریه می کرد و صبح بزرگ، راحیل برای فرزندانش گریه می کرد و از تسلی دادن امتناع می کرد زیرا آنها دیگر نیستند." بنابراین چیزی که شما دریافت می کنید این نوع پژواک است. راحیل در خارج از بیت لحم می میرد و 2000 سال بعد شما این پژواک را با عیسی دریافت می کنید. راحیل برای فرزندانش، فرزندان بیت لحم گریه می کند، زیرا او مادر سالار بیت لحم است. بنابراین اساسا شما این پژواک را دریافت می کنید و این در زمان عیسی است. اما شما می گویند، "هیلدبراند، شما چیزی را فراموش کردید زیرا متی از ارمیا نقل قول می کند." ارمیا می گوید، "گریه راحیل برای فرزندانش تا رومه شنیده می شود." چرا ارمیا این را نقل می کند زیرا ارمیا در وسط بین یعقوب و عیسی

قرار دارد؟ چرا ارمیا این را می گفت؟ زیرا در آن زمان بود که مردم به بابل اسارت شدند. این تبعید بابلی است که ارمیا به آن اشاره می کند، زمانی که دانیال، شادراک مشاک و عابدنگو و آن افراد همگی به بابل منتقل می شوند. ارمیا به نابودی اورشلیم اشاره می کند و می گوید اورشلیم ویران شده است و راحیل برای فرزندان در حالی که به بابل منتقل می شوند گریه می کند. بنابراین شما این پژواک را از مرگ راحیل در خارج از بیت لحم دریافت می کنید، سپس این پژواک را از جایی که بچه ها به بابل تبعید می شوند و سپس به عیسی مسیح که متولد می شود و آن نوزادان کشته می شوند، دریافت می کنید. بنابراین شما این نوع پژواک سه گانه را از طریق کتاب مقدس دریافت می کنید و این واقعا جالب است که ریچل در خارج از بیت لحم می میرد. تا به امروز می توانید به آنجا بروید و بنای یادبود راحیل را در خارج از بیت لحم تا به امروز ببینید.

K. Rachel و خدایان خانواده [46:11-43:40]

بنابراین ریچل حالا می میرد، چه اتفاقی می افتد؟ بیایید کمی عقب برگردیم، جیکوب بین النهرین را ترک می کند، بنابراین او از بیرون در است و لابان را ترک می کند. لابان او را پاره کرده و او لابان را پاره کرده است. آنها به نوعی رفت و برگشت می کنند و بنابراین خانواده او شروع به ترک می کنند، اما وقتی شروع به ترک می کنند، و این در فصل 31 است، ریچل یکی از خدایان خانواده را می دزدد. لابان به دنبال یعقوب می رود و به یعقوب می رسد و می گوید: «یعقوب، چه کار می کنی؟ داری از دست من فرار می کنی؟ تو همه اموال مرا دزدیدی، دخترانم را دزدیدی، نوه هایم را دزدیدی، من دیگر هرگز آنها را نخواهم دید. چه کار می کنی یعقوب؟ علاوه بر این، یعقوب، تو خدایان مرا نیز دزدیدی!» یعقوب اعتراض می کند: "من خدایان شما را دزدیدم. هر کسی را که با خدایان خود پیدا کنید، می توانید بکشید. من خدایان تو را نگرفتم. به هر حال من خدایان احمق شما را نمی خواهم." خوب، او این را نگفت زیرا بعدا خواهیم فهمید که جیکوب احتمالا با خدایان خارجی نیز سر و کار دارد. چه اتفاقی می افتد؟ لابان وارد می شود و پدر به دخترش [ریچل] نزدیک می شود. شما می دانید که چگونه یک پدر به دختری نزدیک می شود و دختر به او نگاه می کند. اکنون لابان رفته بود تا گوسفندان خود را بپوشاند و راحیل خدایان خانواده را دزدید. لابان دنبال می کند و سپس ریچل به پدرش می گوید: "عصبانی نباش ارباب من، من اکنون نمی توانم بایستم (اجازه دهید اکنون از نسخه کینگ جیمز استفاده کنم زیرا آن را بیشتر دوست دارم) "پدر، من اکنون نمی توانم برای رفتار زنان بایستم." بنابراین او روی خدایان خانواده نشسته است. او می گوید: "من نمی توانم بلند شوم بابا، زیرا می دانید که آن زمان از ماه است. بنابراین نمی توانم بلند شوم." آیا این خیلی نرم و صاف است؟ - ریچل به پدرش دروغ می گوید. به هر حال، ممکن است تعجب کنید که این خدایی که روی آن نشسته است چقدر بزرگ است؟ من فکر می کنم شما باید به یاد داشته باشید که شما خدایان قبیله ای دارید، خدایان بزرگ، اما وقتی در مورد خدایان خانوادگی

صحبت می کنید، در مورد خدایان 6 اینچی صحبت می کنید. چرا او خدایان خانواده را می خواست؟ برخی از مردم معتقدند که هر کسی که خدایان خانواده را داشته باشد، ارث داشته است و بنابراین او می تواند 20 سال بعد ظاهر شود و بگوید: "بابا، بین من بخشی از این خانواده هستم. بنابراین بخشی از ارث را دریافت می کنم." بنابراین برخی از حقوق ارث احتمالی در آن دخیل بود. یک نفر در کلاس آخر پیشنهاد کرد، پیشنهاد بسیار جالبی بود، که شاید خدایان به باروری مربوط باشند و ریچل سعی می کرد بگوید که می خواهد به خدایان خانواده خدمت کند تا بتواند بارورتر باشد. آیا خدایان واقعا به او فرزندان دادند؟ نه، یهوه به فرزندانش داد، اما ممکن است با خدایان دیگری بازی می کرد. خوب، او با خدایان دیگر بازی می کرد، اما اکثر مردم فکر می کنند که این ارث است، اما این یک پیشنهاد جالب در کلاس در مورد گزینه باروری بود زیرا خدایان باروری وجود داشت.

L. Jacob در Peniel: جلسه عیسو [57:40-46:12]

حالا، بیایید به مسابقه کشتی در فصل 32 برویم. این فصل مهمی است. در حالی که یعقوب از بین النهرین از هاران پایین می آید، از دمشق می گذرد. او در جایی است که آنها بزرگراه پادشاه می نامند. او درست به جایی می آید که این مرد با پیراهن مشکی است، یک وادی وجود دارد، یک دره، که به آنجا می رود به نام وادی جبوک است. آنها آن را رودخانه جابوک می نامند، من هرگز رفتن به رودخانه جابوک را فراموش نمی کنم. من به آنجا می روم، به دنبال این رودخانه جابوک می گردم، درست است؟ عرض آن چند فوت بود... من اینجا عمیق صحبت می کنم... بله، من به آن نگاه کردم و گفتم که از کجا آمده ام که برای یک خندق کمی بزرگ تر است، اما خندق هایی بزرگتر از آن دیده ام و واقعا ناامید شدم زیرا انتظار رودخانه جابوک را داشتم. من به آنجا رسیدم و به طور جدی می توانستید از روی آن بپرید و فقط حدود اینچ عمق داشت. پس آیا می دانید که آیا آنها آب بسیار کمتری دارند؟ من در رودخانه نیاگارا بزرگ شدم، این یک رودخانه واقعی است. این چیزها، وقتی صحبت می کنند، وقتی جوان تر بودم، می گفتند، "من جردن قدرتمند را دیده ام." آیا تا به حال دیده اید که رودخانه قدرتمند اردن تقریبا به وسعت این اتاق است که به طور متوسط 3 فوت عمق دارد. حالا من از کجا آمده ام، آیا ما آن رودخانه ها را می نامیم؟ نیاگارا رودخانه ای بود، جایی که من بزرگ شدم و آنها آن را "نهرها" می نامند. بنابراین تنها چیزی که می گویم این است که آب بسیار کمتری در آنجا وجود دارد؟ در آمریکا ما به دریاچه ایری و دریاچه سوپریور عادت کرده ایم. آیا تا به حال در دریاچه سوپریور بوده اید؟ اوه، شما بچه ها اینجا اقیانوس را انجام می دهید! بنابراین چیزی که من می گویم این است که ما آب بسیار بیشتری داریم، آنجا بسیار کمتر است. پس چه اتفاقی می افتد؟ یعقوب پایین می آید و عیسو کجاست؟ این دریای مرده است. عیسو از اینجا است، در سرزمین ادوم. عیسو با 400 نفر از افرادش به سمت شمال می روند. حالا، آیا این یک مشکل خواهد بود؟ بسیار خوب، یعقوب قرار است با 400 نفر از افرادش با

عیسو ملاقات کند. آیا یعقوب تا حد مرگ می ترسد؟ آیا کسی کاراته کید 2 را به یاد دارد؟ ساتو بعد از این همه سال قرار بود آقای میریایی را به کجا برساند زیرا هنوز از دست او عصبانی بود که زنش را دزدیده است و بعد از این همه سال می خواست میریایی را بکشد. آیا مردم برای دهه ها خشم دارند؟ در یک خانواده، من در مورد خانواده های خود صحبت می کنم، آیا برادران و خواهران و پدران و خانواده تا به حال نسبت به کسی برای نسل ها، اغلب برای 10، 20 سال خشم دارند؟ من مردی به نام هرب کینگ را می شناختم، در یک زندان با حداکثر امنیت کار می کردم و هرب به جرم قتل به مدت 35 سال در زندان بود. او سرانجام در اواخر 50 سالگی به عنوان یک پیرمرد بیرون آمد. آنها 75 دلارش را به او دادند و او از زندان ایالتی ایندیانا به جورجیا که اهل آن بود سوار اتوبوس شد. بعد از 35 سال او وارد در خانه اش شد و این حقیقت صادقه است و اتفاقا من الان از نام واقعی او استفاده می کنم زیرا دیگر مهم نیست. او پس از 35 سال در یک زندان وارد شد. او بالاخره آزاد شد و وارد خانه اش می شود و روزی که وارد خانه اش شد مردی با 12 سنج در آنجا بود که منفجر شد. آن مرد بعد از 35 سال او را کشت، او را با شلیک گلوله کشت. او از در جلو رفت و گلوله به سینه زد. او مرده است. سوال: آیا آن مرد به مدت 35 سال در حالی که در زندان بود نسبت به هرب عصبانی شده بود؟ هرب اکنون پس از 35 سال در قبرستان است. آیا مردم این نوع رنجش را در خود جای می دهند؟ آیا جیکوب وقتی می شنود که عیسو با 400 پسر می آید، از ذهنش می ترسد؟ آخرین باری که عیسو را دید، عیسو قسم خورد که قصد دارد او را بکشد و 400 نفر با خود دارند. جیکوب چه چیزی دارد؟ یک مشت زن و کودک. آیا یعقوب می تواند از خود دفاع کند؟ او نمی تواند. حالا، راستی، آیا یعقوب مرد یک مرد است؟ من با جیکوب مشکل دارم، چیزهایی در اینجا وجود دارد که واقعا مرا در مورد او آزار می دهد. وقتی عیسو نزد او می آید، اول از همه هدایایی برای عیسو می فرستد. آیا این واقعا چیز هوشمندانه ای است؟ کسی واقعا از دست شما عصبانی است، آیا هدیه می دهید؟ من گل ها را امتحان می کنم. هدایا گاهی اوقات کار می کنند، نه همیشه، اما گاهی اوقات. ارزش امتحان کردن را دارد. گل ها خوب هستند، باشه. شما حدود 50/50 دریافت می کنید. شکلات نیز کار می کند و شما باید آن را حل کنید. بنابراین او هدایایی برای عیسو می فرستد. آیا هدایا خشم را آرام می کنند؟ گاهی اوقات این کار را می کنند. او می ترسد. پس او چه کار می کند؟ او خانواده اش را تقسیم می کند و چه کسی را در اولویت قرار می دهد؟ او مرد یک مرد است و بنابراین می گوید، "هی، این برادر من است. او می آید تا مرا بکشد، من باید اولین نفر باشم، بنابراین شما بچه ها در پشت پنهان شوید، اگر او مرا بکشد یا به دنبال من برود، شما بچه ها برای نجات جانتان فرار می کنید." آیا این جیکوب است؟ نه، این مرد چه کار می کند؟ او لیا و بچه ها را جلو و ریچل را در عقب قرار می دهد و او کجاست؟ او در عقب است. آیا این مرد یک مرد است؟ متأسفم؛ کلمه ای که به ذهنم می رسد "بزدل" است. آیا این کاری است که یک پدر باید انجام دهد؟ آیا پدر باید از خانواده خود

محافظت کند یا باید پشت خانواده خود پنهان شود؟ خوب، متاسفم که این واقعا مرا در مورد او آزار می دهد، این تقریبا به همان اندازه است که می توانید در کتاب من دریافت کنید. پس چه اتفاقی می افتد؟ آن شب او در وادی جابوک است. او به تنهایی آنجا است و ناگهان این مسابقه کشتی را دارد. بگذارید آیه 24 را در اینجا ببینم و این را بررسی کنم. در آن شب آمده است: «آن شب یعقوب برخاست و دو زن و کنیزش را گرفت و همچنین یعقوب تنها ماند و مردی تا سپیده دم با او کشتی گرفت. و وقتی مرد دید که نمی تواند بر او غلبه کند، لمس کرد،» — «مرد دید که می تواند نه بر او غلبه کنید» بسیار جالب است. آیا یعقوب می تواند با این مرد رو در رو شود؟ بنابراین مرد نتوانست بیش از حد به او قدرت بدهد، اما سرانجام مرد سوکت لگن او را لمس کرد و باسن خود را بیرون آورد. بنابراین لگن او در حالی که با مرد کشتی می گرفت پیچ خورد. "سپس مرد گفت: "بگذار بروم، زیرا طلوع آفتاب است." و یعقوب گفت: "تا زمانی که مرا برکت ندهی، تو را رها نمی کنم." آیا یعقوب واقعا به این چیز برکت علاقه دارد؟ «من تو را رها نمی کنم مگر اینکه مرا برکت دهی.» مرد از او پرسید: اسمت چیست؟ او پاسخ داد: "یعقوب" و آن مرد گفت: "نام تو دیگر یعقوب نیست بلکه اسرائیل است." اول از همه، وقتی در مشکل هستید دعا می کنید؟ یعقوب در دردر است، او باید با عیسو روبرو شود. آیا وقتی دچار مشکل می شوید دعا می کنید؟ بله. یعقوب دعا می کند. بیایید ابتدا در مورد نام یعقوب صحبت کنیم. نام یعقوب به چه معناست؟ این به نوعی شبیه "فریکار" به نظر می رسد، و اکنون قرار است نام جدید "اسرائیل" به او داده شود. اسرائیل به چه معناست؟ "Is-ra-el"، به معنای "خدا"، "اسرائیل" به معنای "کسی که با خدا مبارزه می کند" است. به هر حال، نام "اسرائیل" توصیفی از یهودیان برای همیشه است؟ آیا یهودیان در طول نسل های خود، برای هزاره ها با خدا کشتی گرفته اند؟ یهودیان با خدا مبارزه کرده اند و بنابراین آنها را اسرائیل می نامند، "کسی که با خدا مبارزه می کند". این آغاز نام ملی "اسرائیل" است که به 12 قبیله داده می شود که از یعقوب بیرون می آیند. به جیکوب نام جدیدی داده می شود و این واقعا یک چیز شسته و رفته است، او از "فریکار" به "کسی که کشتی می گیرد" یا "با خدا مبارزه می کند" حرکت می کند. اکنون، یعقوب نام این مکان را پنیل می گذارد. وقتی به این اصطلاح پنیل نگاه می کنید، پنی به معنای "چهره" است، ال به معنای "خدا" است. نام این مکان به معنای "چهره خدا" است. چرا یعقوب نام آن را پنیل می گذارد؟ متن به صراحت به ما می گوید. می گوید: "من می خواهم آن را پنیل [یا "چهره خدا"] بنامم، زیرا خدا را رو در رو دیدم و جانم نجات یافت." یعقوب فکر کرد که با چه کسی کشتی می گیرد؟ یک مرد؟ نه. او می گوید که این فقط یک مرد نبود. بله، او را یک مرد می نامیدند اما "من خدا را رو در رو دیدم." بنابراین او مکان را پنیل نامگذاری می کند. آنچه مردم پیشنهاد کرده اند و من با آن موافقم این است که شما چیزی را دارید که در عهد عتیق "تئوفانی" یا "مسیح" نامیده می شود. "تئوفانی" به این معنی است که کسی خدا را دیده است. آیا به یاد دارید که در کوه سینا خدا در بالای کوه بود. کوه

می لرزد. موسی آنجا است و صورتش می درخشد و پایین می آید. این یک تئوفانی است که در آن خدا ظاهر می شود. مردم را منفجر می کند و شکوه مردم را تحت الشعاع قرار می دهد. این یک تئوفانی است، ظاهر خدا. مسیح ظهور مسیح قبل از تولد مسیح است. چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که جیکوب با مردی کشتی گرفت و آن مرد نتوانست او را شکست دهد. او نمی توانست فرار کند تا اینکه لگن جیکوب را لمس کرد و آن را بیرون آورد. چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که به احتمال زیاد "مرد" عیسی مسیح بوده است، در جسم از قبل. عیسی مسیح با قدرت عادی خود تا صبح با یعقوب کشتی می گرفت و سپس لگن خود را بیرون می آورد. بنابراین من پیشنهاد می کنم که این یک کریستوفانی بود. یعقوب نتیجه می گیرد که این یک مرد عادی نبود، "من خدا را رو در رو دیدم" و اگر "مرد" عیسی بود، پس او خدا است. پس آیا این منطقی است؟ من به این موضوع نگاه می کنم و بسیاری از افراد دیگر به همین شکل به آن نگاه می کنند. چرا فرشته نام خود را تغییر داد؟ "فریبکار" به "کسی که با خدا کشتی می گیرد". اکنون او خدا را رو در رو دیده است و با او کشتی می گیرد و ما می گوئیم که این عیسی است.

برخی از مردم به فصل 32 آیه 32 نگاه می کنند و اجازه دهید ابتدا این را برای شما بخوانم: "خورشید هنگام عبور از پنیل بر فراز او طلوع کرد و او به دلیل لگن خود لنگ می زد." او باید صبح عیسو را ملاقات کند. چند نفر از شما تا به حال رویاهایی داشته اید و یک مرد بزرگ یا چیزی به دنبال آن هستید و همیشه می توانید چه کاری انجام دهید، همیشه می توانید فرار کنید؟ شما همیشه فرار می کنید و فرار می کنید. حالا خدا با یعقوب چه می کند، لگن یعقوب از بین رفته است. آیا یعقوب می تواند از دست عیسو فرار کند؟ نه. او اکنون نمی تواند بدود، او باید با عیسو روبرو شود. به عبارت دیگر، او نمی تواند کنترل را در دست داشته باشد و بگوید که من فقط می خواهم اسکیدل کنم، من می خواهم از او فرار کنم، حداقل می توانم از او فرار کنم زیرا من سریعتر از او هستم. اکنون، با باسن بیرون، او باید رو در رو با عیسائو روبرو شود و نمی تواند فرار کند. حال، در فصل 32 آیه 32 این را می گوید، برخی فکر می کنند که این آیه توسط ویراستاران بعدی اضافه شده است، "تا به امروز اسرائیلی ها تاندون متصل به حفره لگن را نمی خورند، زیرا حفره لگن یعقوب در نزدیکی تاندون لمس شده است." بنابراین متن می گوید "تا به امروز" آنها هنوز آن تاندون را که به دلیل لگن یعقوب است نمی خورند - "تا به امروز". آیا این بیانیه بعدا اضافه شد؟ روایت در مورد یعقوب به شما می گوید. ما آن را نمی خوریم "تا به امروز"، به نظر می رسد بعدا اضافه می شود. آیا موسی بسیار دیرتر از یعقوب است؟ بله، حداقل 400 سال. آیا ممکن است موسی نوشته باشد، "ما هنوز تاندون را نمی خوریم" و 400 سال بعد بود؟ آیا ممکن است این گفته در پیدایش فصل 32 آیه 32 توسط موسی نوشته شده باشد؟ مطمئنا می توانست. موسی 400 سال پس از آن است و او این بیانیه توضیحی را در مورد اینکه چرا آنها تاندون کنار سوکت لگن را نمی

خورند، ارائه می دهد. بنابراین لازم نیست بعداً اضافه شود، مدت ها پس از زمان موسی. موسی می توانست آن را بنویسد.

ملاقات یعقوب و دروغ گفتن به عیسو [63:31-57:41]

حالا به ملاقات با عیسو می رسیم. اعضای خانواده پس از سال ها و سال ها ملاقات می کنند و سرانجام با هم ملاقات می کنند. عیسو روی برادرش می افتد و او گریه می کند و در آغوش می گیرد، بالاخره پس از این همه مدت. آیا شما بچه ها تا به حال برای مدت طولانی از برادران دور بوده اید؟ شما به آنجا برمی گردید و این چیز زیبایی است که هیچ مانند برادر یا خواهری نیست که با او بزرگ شده باشید. بنابراین آنها سال ها بعد ملاقات می کنند و زمان واقعا زیبایی است.

حال آیا یعقوب یک بار دیگر به برادرش عیسو دروغ می گوید؟ پاسخ این است که بعد از این همه مدت، یعقوب دوباره دروغ خواهد گفت. آنها در وادی جبوک ملاقات می کنند. عیسو با 400 نفر از بچه های خود می آید. او به یعقوب می گوید: "یعقوب، من هدایای تو را نمی خواهم، هدایای تو را پس بگیر، من ثروتمندم. چرا پایین نمی آیی و جای من را نمی بینی؟ من در کف دریای مرده در تمام این صخره های قرمز، ماسه سنگ نوبی، پترا زندگی می کنم، آنجا زیبا است. چرا پایین نمی آیی و مرا نمی بینی؟ یعقوب می گوید: "اوه، بله، من می آیم پایین و تو را می بینم." پس عیسو گفت، "خوب، بچه های من از گوسفندان و بزهای شما برای شما محافظت می کنند و ما با هم پایین می رویم." اما جیکوب می گوید، "نه، نه، گوسفندان و بزهای من باید آهسته پیش بروند. پس عیسو، تو فقط به خانه برگردی، و من پایین می آیم و به دیدارت می روم. شما فقط به خانه برگردید." حالا اگر چیزی در مورد جغرافیا ندانید، نمی دانید که او دروغ گفته است. جیکوب کجاست؟ جیکوب آنجاست. عیسو به خانه برمی گردد. چیز بعدی که در متن می خوانید، در فصل بعدی فصل 34، یعقوب کجاست؟ جیکوب اینجا در شکیم است و آنجا است که دخترش مورد تجاوز قرار می گیرد. آیا یعقوب به عیسو دروغ گفت و به او گفت که او را در اینجا ملاقات خواهد کرد، و سپس او در جهت مخالف می رود. آیا این مرد هنوز به مردم دروغ می گوید؟ بعد از این همه مدت که هنوز به برادرش دروغ می گوید، شما را دیوانه می کند. به هر حال، شما این را از جغرافیا می دانید. حالا اینجا جایی است که عیسو پیاده می شود و به من اجازه دهید به نوعی از این طریق عبور کنم. عیسو پدر ادومی ها می شود. ادومی ها از نوادگان او هستند. بنابراین هر زمان که ادوم یا ادومی ها را در کتاب مقدس می بینید، آنها از نوادگان عیسو هستند. به هر حال، باید بگویم که هر زمان که ادومیان را در کتاب مقدس می بینید، ادومی ها همیشه تقریباً همین کار را انجام می دهند. ادومی ها چه می کنند؟ آنها یهودیان را می کشند. هیلدبرانت می گوید وقتی آنها را در کتاب مقدس می بینید و ادومی ها را می بینید، به یاد می آورید، هر زمان که یک ادومی را می بینید، او یک یهودی را می کشد. من جدی هستم که این اتفاق می افتد، بدیهی است که اغراق می کنم، اما بیشتر اوقات ادومی ها

یهودیان را می کشند. کل کتاب عوبدیا را می توان خلاصه کرد، فقط یک فصل عوبدیا است، اما کل کتاب در مورد ادومی ها و اینکه چگونه ادومی ها یهودیان را کشتند، است. نفرین بر آنها می آید که مردم را در موقعیت در مانده می کشند. بنابراین کتاب عوبدیا پیامبر تا حد زیادی علیه ادومی ها است. اکنون مشهورترین ادومی که می شناسید هیرودیس نام دارد. هیرودیس یک ایدومی بود. آیا "D" و "M" را می شنوید: "D" و "M" [Edom] یکسان است. هیرودیس یک ایدومی بود. این بدان معنا بود که هیرودیس پادشاه، پادشاه یهودیان، یک ادومی بود. حالا، چطور است که شما یک ادومی هستید و بر یهودیان پادشاه هستید؟ خوب، اگر نمی توانید یهودی باشید، بهترین کاری که می توانید انجام دهید چیست؟ پس وقتی هیرودیس برای ازدواج با کسی می رود، آن شخص چه باید باشد؟ یک شاهزاده خانم یهودی. آیا تا به حال نام مکابیان را شنیده اید؟ هیرودیس یکی از شاهزاده خانم های مکابی را انتخاب می کند. نام او مریم بود و او یک شاهزاده خانم در دودمان مکابین بود. آیا یهودیان به مکابیان احترام می گذارند؟ مکابی ها جشن هانوکا را به آنها دادند. یهودیان به مکابیان احترام می گذارند زیرا آنها قهرمان بودند. او با یکی از دختران مکابی ازدواج می کند. حالا مشکل هیرودیس چیست؟ آیا هیرودیس مردم را می کشد؟ او همسرش مریم را می کشد. او یک شاهزاده خانم یهودی است. آیا این مرد واقعا احق است؟ آیا کسی آنتونی و کلئوپاترا را به یاد دارد؟ همچنین مارک آنتونی را می شناسید زیرا او هنوز آواز می خواند. کلئوپاترا از هیرودیس متنفر بود. هیرودیس همسرش را کشت و هیرودیس پسرانش را نیز کشت. هیرودیس این مکان را در عهد جدید اریحا ساخت، و من پسرش را آنجا داشتم و با سیم خاردار پوشانده شده است زیرا آنها نمی خواهند شما وارد آنجا شوید. اما هیرودیس پسران خود را به این حوضچه هایی که ساخته بود برد و برخی از افرادش را مجبور کرد یکی از پسرانش را غرق کنند. آیا این مرد قصاب است؟ بنابراین وقتی به آنجا رفتم، از سیم خاردار بالا رفتم و مجبور شدم عکس بگیرم. بنابراین پسرش را گذاشتم، و او هیچ تاریخی ای نمی داند، او یک گیک کامپیوتر است، بنابراین او را در استخر گذاشتم و یک عکس گرفتم. می خواستم دستم را روی سرش بگذارم انگار او را به زیر هل می دهم یا چیزی دیگر، اما عکسی گرفتم تا اینکه آمدند و ما را تعقیب کردند. قرار نبود آنجا باشیم. ما با سیم خاردار پاره شدیم. شما باید مراقب سیم خاردار باشید که شما را گیر می کند. اما اگر قرار است تمام راه را از آمریکا به جایی مانند آن بیابید، آیا اجازه می دهید یک سیم خاردار کوچک شما را متوقف کند؟ نه. امیدوارم کمی بیشتر از این شجاعت داشته باشید. اما پس از آن می توانید سریع بدوید، هیچ لگن شما را لمس نمی کند. کسی می گوید که شما واقعا این کار را نکردید؟ بله، من انجام دادم. او نمی دانست! اینجا دریای نمک است. شما بچه ها آن را دریای مرده می نامید، 1270 فوت زیر سطح دریا. اینجا رود اردن و دریای جلیل است. این کشور اردن و دریای مدیترانه است. عیسو اینجا در ادم در جنوب شرقی دریای مرده است. او به اینجا در بزرگراه کینگز می آید. آنها در اینجا ملاقات می کنند،

اینجا جایی است که یعقوب با فرشته در پنیل در کنار وادی جابوک کشتی می گیرد. یعقوب می گوید، "من می خواهم شما را به ادوم برگردانم، عیسو،" و چیزی که می شنویم، یعقوب اینجا در شکیم است و دخترش در آنجا مورد تجاوز قرار می گیرد.

م. لوط و دخترانش و موآب و عمون [68:51-63:32]

اکنون چند چیز دیگر وجود دارد که قبلا از آنها صرف نظر کرده ام. آیا می دانید موآب کیست؟ موآب داستانی است که من از آن صرف نظر کردم. داستان با سدوم و عموره اتفاق می افتد. لوط از سرنوشت سدوم و عموره در امان ماند. چه اتفاقی برای همسر لوط افتاد؟ همسر لوط برگشت و به ستونی از نمک تبدیل شد. بنابراین اکنون لوط همسر ندارد، او دو دختر دارد. آیا دختران فرزند دارند؟ نه. پس اتفاقی که می افتد این است که در غار پدرشان را مست می کنند و با پدرشان رابطه جنسی دارند و سپس تولید می کنند، آیا می دانید "ابا" چیست؟ "ابا" به معنای پدر است. "Mo-ab" به معنای "از پدر" است. موآبی ها "از پدر" هستند. آنها از نوادگان لوط از دخترش هستند. موآبی ها - آیا این عنوان واقعا جالبی است "از پدر"؟ این اصلا عنوان جالبی نیست. به هر حال، شما کسی را می شناسید که در موآب مشهور است زیرا کتابی به نام او وجود دارد: روت، موآبی ها. پس آیا موآبی ها از نسل داوود خواهند بود؟ مادر بزرگ دیوید، روت، قرار است از موآب بیاید. بنابراین عیسی مسیح، موآبی ها در خط او خواهند بود. آمون دیگری بود. دختر دیگر پس از اینکه پدرش را مست کرد و آمون را تولید کرد، با پدرش رابطه جنسی داشت. آیا کسی تا به حال نام آمون جردن را شنیده است؟ تا به امروز آمون هنوز آنجا است. بنابراین یکی از نوادگان لوط در اردن در عمون بود و دیگری با موآب اینجا بود. وقتی تدریس می کردم، به مدت یک دهه در یک زندان با حداکثر امنیت در ایندیانا تدریس می کردم، و در آن زندان مردی به نام پروبو بود. پروبو یکی از باهوش ترین بچه هایی بود که در زندگی ام تدریس کرده ام. او یک هندی بود، مرد بزرگ، هیچ هرگز با پروبو در زندان سر و کار نداشت. پروبو در جنگ ویتنام بود. او به عنوان عملیات ویژه آموزش دید. یک منطقه DMZ وجود داشت، یک منطقه غیرنظامی، آنها پروبو را در آن طرف منطقه غیرنظامی بدون اسلحه، فقط یک چاقو و دستانش رها کردند. او برای کشتن مردم آموزش دیده بود. چرا به او اسلحه ندادند؟ زیرا اگر صدای اسلحه را به صدا در آورید، آنها می دانستند که شما آنجا هستید، بنابراین همه چیز باید مخفی باشد. او چاقو و دستانش داشت و مردم را در آن سوی منطقه DMZ کشت. وقتی او به آمریکا بازگشت، آنها چه کردند؟ آنها انواع مدال ها را به او دادند و او قهرمان بزرگی بود. یک شب او در یک بار بود و دو پسر او را پریدند. آیا او مرد اشتباهی است که در یک بار ببرد؟ دو پسر از او پریدند، او چه کار کرد، فقط به طور غریزی؟ او کار خود را انجام داد و حدس بزنید چه؟ دو مرد مرده در کنار او هستند. چه اتفاقی برای پروبو افتاد؟ او به مدت 35 سال کنار گذاشته می شود. وقتی پروبو در زندان قدم می زند، آیا کسی با این مرد سر و کار داشته است؟ نه. همه

می دانستند که او کیست، چه کاری انجام می دهد، و می دانستند که او چه کاری می تواند انجام دهد. بنابراین به هر حال این مرد بسیار ترسناک است، او یک پسر دوچرخه سوار قدیمی است. او در کلاس عهد عتیق من بود و من شب ها عهد عتیق را تدریس می کردم، روز در کالج تدریس می کردم و شب ها به آنجا می رفتم. من پروبو را تماشا می کنم و او حتی یک یادداشت در کلاس نگرفت. او یک بی ایمان بود و بنابراین همه این سوالات را در تلاش برای نابودی کتاب مقدس می پرسید. ما همه چیز را وارد آن کردیم و همه چیز جالب بود. من به پروبو نگاه کردم و او در کلاس یادداشتی نگرفت و گفتم: "این اولین آزمون می خواهم آن شخص را میخکوب کنم. او می خواهد برای یادداشت برداری که حتی به آن توجه نکرده است، بپردازد." او در آزمون شرکت کرد. او در اولین تست 98 گرفت. بنابراین من فقط نزد او آمدم و گفتم Probo معامله چیست؟ شما یادداشت برداری نکردید، چگونه در آن آزمون نمره 98 گرفتید؟ معلوم شد که او آموزش دیده بود، گوش عکاسی داشت. هر چیزی که گفتم او می توانست آن را نقل قول کند، او می توانست آنچه را که گفتم نقل قول کند، زمانی که من حتی نمی توانستم آنچه را که گفته بودم به یاد بیاورم. او می توانست آن را کلمه به کلمه نقل کند. خوب، ما به قسمت دخترانی رسیدیم که پدرشان را مست می کنند و با پدرشان رابطه جنسی دارند. پروبو دستش را به آنجا بالا می برد، پروبو پیر مغرور، و می گوید: "اوه، پروفیسور، وقتی اینطور مست هستی نمی توانی اینطور رابطه جنسی داشته باشی." "این فقط یک خطا در کتاب مقدس را نشان می دهد. منظورم این است که بدیهی است که نمی تواند درست باشد، این اتفاق نمی افتد." من آنجا ایستاده ام و فکر می کنم، متأسفم، اما حقیقت صادقانه این است که من هرگز مست نبوده ام. داشتم فکر می کردم "گاو مقدس، هیلدبرانت او تو را در این یکی قرار داده است، منظورم این است که وقتی مست هستید چه کاری نمی توانید انجام دهید. نمی دانم؟ و بنابراین چگونه با تجربه این مرد بحث می کنید؟" بنابراین من به همه این دلایل در ذهنم فکر می کنم، سرم به جلو و عقب می رود، معمولاً یک پاسخ شلاق هوشمندانه دارم. حالا من کاملاً گیج شده ام. این مرد است که از روی تجربه به من می گوید، چه کار کنم؟ خوشبختانه برای من، برای من، رابرت پیر در جلو بود. او یک مرد سیاه پوست مسن بود که جلو نشسته بود. او برمی گردد، مستقیم به صورت پروبو نگاه می کند و می گوید: "پروبو این درست نیست،" او می گوید، "من این کار را کردم!" گفتم: "بسیار خوب، بسیار خوب." مدتی قبل از پایان دوره، اگر فراموش کنم و کسی مرا وادار کند به Probo برگردم، پایان خوبی برای آن داستان وجود دارد. بنابراین موآب و آمون دو گروه قبیله ای مهم هستند که بعداً از لوط خواهیم دید.

ن. یعقوب به بیت نیل باز می گردد [71:09-68:51]

حال، یعقوب به بیت نیل باز می گردد، اینجا چه اتفاقی می افتد؟ در فصل 35 وقتی او به بیت نیل باز می گردد، این 20 سال بعد است. اول از همه، او از شر خدایان خارجی خود خلاص می شود. این

در مورد یعقوب به شما چه می گوید؟ یعقوب از شر خدایان خارجی خود خلاص می شود. آیا یعقوب بت پرست بود؟ آیا او خدایان دیگری را می پرستید؟ پس حدس من این است که یعقوب این کار را اینگونه انجام می دهد: «خوب، یهوه به نوعی خدای من است، شما خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را می شناسید. شما می دانید که یهوه خدای من است، اما من این خدایان دیگر را نیز دوست دارم، زیرا شما هرگز نمی توانید خدایان زیادی داشته باشید. می دانید، ممکن است فقط به محافظت بیشتری نیاز داشته باشید.» بنابراین فکر می کنم چیزی که شما در اینجا دارید یهوه به علاوه این خدایان دیگر (هنوتئیسیم) است. جیکوب می گوید که از آنها برای محافظت استفاده می کند. این مانند یک مزیت اضافی است. یعقوب از شر خدایان خارجی خود خلاص می شود. او اکنون به بیت ئیل بازگشته است و باید با خدای واقعی روبرو شود، بنابراین در فصل 35، خود را از شر خدایان بت پرست خود خلاص می کند. سپس خدا می آید و تکرار می کند که نام او از یعقوب به اسرائیل تغییر خواهد یافت. بنابراین تکرار این تغییر نام به "کسی که با خدا مبارزه می کند" وجود دارد. نام او "اسرائیل" در آنجا تکرار می شود. پس انتظار دارید یک بار دیگر چه چیزی تکرار شود؟ هنگامی که او به سوی خدا در بیت ئیل باز می گردد، خدا عهد خود را با او نیز تکرار می کند. عهد چیست؟ عهد وعده زمین است، بذر باید تکثیر شود و اینکه او برکتی برای همه ملت ها خواهد بود. بنابراین اکنون که یعقوب به بیت ئیل باز می گردد، عهد به او تکرار می شود. بیت ئیل بعداً در تاریخ اسرائیل محل بت پرستی خواهد بود. این جایی خواهد بود که اسرائیل خدا را ترک می کند و جالب است که چگونه نام بیت ئیل گرفته می شود و به بت پرستی می رود. بعداً شاهد این موضوع خواهیم بود که اورشلیم در مرکز صحنه قرار می گیرد. ریچل می میرد، ما در مورد آن صحبت کردیم. ریچل پس از ترک بتل می میرد. راحیل در خارج از بیت لحم در راه دیدن پدرش اسحاق می میرد. ریچل با داشتن بنیامین می میرد. ما گفتیم که این موضوع در زمان تولد عیسی در زمان کشتار نوزادان و همچنین در ارمیا در مورد تبعید بابل تکرار شد. بنابراین مرگ راحیل در ارمیا در تبعید و سپس به عیسی در کشتن نوزادان بازتاب می یابد. بنابراین بتل مکان مهمی خواهد بود. بیت ئیل قرار است یک مکان مذهبی برای اسرائیل باشد. اینجا جایی است که آنها خدا را در بیت ئیل ملاقات می کنند - "خانه خدا".

O. یعقوب و دوازده قبیله اسرائیل [73:45-71:10]

حالا، اول از همه، من نمی خواهم شما همه 12 قبیله اسرائیل را یاد بگیرید. می خواهم چهار تا از آنها را بشناسید. بلافاصله خواهید دید که می خواهم کدام یک را بدانید. آنها به رنگ زرد خواهند بود. اول از همه، شما دارید، بگذارید همه آنها را اینجا بگذارم. لیا بخش عمده ای از بچه ها را دارد. روبن فرزند اول است، اما دو فرزند وجود دارد که می خواهم شما بدانید. اولین نفر لوی است. چرا لوی مهم است؟ لوی کشیش می شود. موسی و هارون از سبط لاوی بیرون آمدند و نسل هارون کاهنان خواهند

بود. بنابراین کاهنان و لایوان از قبیله لاوی خارج خواهند شد. آنها از قبیله مقدسی خواهند بود که برای حمل خیمه و خدمت در برابر خداوند داده می شوند. بعداً شهرهای لاوی نیز وجود خواهند داشت. لوی قبیله بسیار مهمی است. قبیله دیگری از لیا که مهم است یهودا است. حال چرا یهودا مهم است؟ چه کسی از یهودا خواهد بود؟ عیسی از آنجا خواهد بود، اما قبل از عیسی، چه کسی؟ دیوید. پادشاهان اسرائیل، داوود، سلیمان، رحبعام، حزقیا، یوشیا و جمیع پادشاهان پادشاهی جنوب از یهودا خواهند آمد. پس یهودا پادشاهان را فراهم خواهد کرد، همانطور که لاوی کاهنان را فراهم خواهد کرد. حالا با ریچل، باید هر دو بچه ریچل را بشناسید. فرزند اول او یوسف بود. جوزف قرار است یک شخصیت واقعاً مهم در پیدایش باشد. پسر دیگرش بنیامین است. چرا بنیامین مهم است؟ اولین پادشاه اسرائیل از قبیله بنیامین خواهد بود. نام او شائول خواهد بود، اما وقتی می گویم شائول، چه کسی را در عهد جدید به نام شائول می شناسید؟ پل. حدس بزنید پولس از چه قبیله ای است؟ او همچنین از قبیله بنیامین است. آیا پولس رسول احتمالاً شائول را به نام شائول پادشاه از قبیله بنیامین نامگذاری کرده است؟ بله. پس این چهار موردی هستند که می خواهیم شما بدانید: لاوی، یهودا، یوسف و بنیامین. بعداً قبیله یوسف تقسیم خواهد شد، یوسف قبایل شمالی و یهودا قبیله جنوبی خواهد بود. کشور به شمال و جنوب تقسیم می شود. یوسف در شمال خواهد بود. یهودا در جنوب خواهد بود. یوسف در واقع به افرایم و منسی تقسیم می شود، دو فرزندش که با قبایل دیگر ارث می گیرند. افرایم قبیله غالب در پادشاهی شمالی خواهد بود و یهودا بعداً پادشاهی جنوبی خواهد بود. بنابراین اینها 12 قبیله اسرائیل هستند و آن چهار قبیله واقعاً مهم هستند.

P. تجاوز به دینا [77:14-73:46]

به یاد می آورید که یک دختر آنجا وجود دارد، اسمش دینا است. چرا مسیحیان فصل های 34 و 38 را نادیده می گیرند. فقط می خواهیم داستان ها را مرور کنیم و ببینیم آیا تا به حال موعظه هایی را در مورد این موعظه ها شنیده اید یا خیر. چرا مسیحیان از این موارد صرف نظر می کنند؟ فصل 34، اول از همه، تجاوز به دینا است. «دینا دختر لیه که از یعقوب متولد شده بود، برای دیدار زنان زمین بیرون رفت. و وقتی شکیم پسر هامور (من او را مرد الاغ می نامم چون اسمش به این معنی است) بیرون می رود و شکم پسر خرمرد را ملاقات می کند که حاکم منطقه او را دید و او را گرفت و به او تجاوز کرد. او به او تجاوز کرد. پس دینا مورد تجاوز قرار می گیرد، حالا چرا این مرد شکیم واقعاً احمق است؟ آیا با دختری که 12 برادر دارد سر و کار دارید؟ نه. این واقعاً احمقانه است. اما بعد از اینکه او به او تجاوز کرد، حالا چه اتفاقی می افتد؟ وقتی یعقوب شنید که دخترش دینا مورد تجاوز قرار گرفته است، پسرانش در مزارع بودند. پس یعقوب با خشم و خشم شمشیر خود را گرفت و به آنجا رفت و به دنبال او رفت. آیا این کاری است که یعقوب انجام داد؟ آیا یعقوب مرد مرد است یا چه؟ او به عنوان یک پدر چه

باید می کرد؟ آیا او باید اول آنجا می بود؟ جیکوب چه کار می کند؟ می گوید: «یعقوب ساکت ماند تا اینکه [برادران] به خانه بازگشتند.» آیا این من را در مورد یعقوب آزار می دهد؟ این پسر جیکوب، من با او مشکل بزرگی دارم. حالا، وقتی برادران به خانه می رسند، آیا اکنون مشکلی پیش می آید؟ 12 برادر می آیند و می گوید: "برادران برای خواهرشان پر از غم و اندوه و خشم بودند." غم و اندوه و خشم، آیا این ترکیب بدی است؟ پس 12 برادر بیرون می روند، حالا چه اتفاقی می افتد؟ جیکوب سعی می کند کمی آرامش را حفظ کند، و اجازه دهید فقط داستان را روایت کنم. پس او به سراغ شکیم و حامور می رود و آنها می گویند: "پسرم شکیم عاشق دینا شده است، او می خواهد با او ازدواج کند." و یعقوب گفت، "بسیار خوب. اما می بینید که ما یهودی هستیم و از ختنه هستیم و شما از ختنه نیستید. شما ختنه نشده هستید. بنابراین شما باید به عقب برگردید و به مردم خود بگویید که همه آنها باید ختنه شوند." راستی حامور و شکیم برمی گردند و کل شهر را متقاعد می کنند که ختنه شوند؟ آیا این مسئله بزرگی است؟ بله. آنها می گویند، "ما می توانیم با این بچه ها ازدواج کنیم. ما می توانیم با آنها معامله کنیم و آنها می توانند با ما تجارت کنند. ما با فرزندان آنها ازدواج خواهیم کرد و آنها با فرزندان ما ازدواج خواهند کرد. ما با آنها ازدواج خواهیم کرد." بنابراین آنها موافقت می کنند، "بیایید ختنه شویم." بنابراین آنها کل شهر را متقاعد می کنند که ختنه شوند. بقیه داستان را به یاد می آورید. به هر حال، آیا همه 12 برادر طول می کشد؟ نه. فقط دو برادر وارد می شوند، لوی و شمعون و آن دو برادر وارد می شوند و کل شهر را بیرون می برند. فقط دو برادر و می گوید در روز سوم وقتی هنوز بودند، فکر می کنم متن اینجا می گوید: "در درد." بدیهی است که آنها درمانده هستند و من نباید بخندم. خوب نیست، به عبارت دیگر، این چیزی است که اتفاق افتاده است که ختنه را ناپاک می کند. این چیز بدی است. بنابراین به هر حال این خط داستانی دینا است. حالا چرا این داستان در کتاب مقدس آمده است؟ آیا کسی تا به حال خطابه ای در این مورد شنیده است؟ بسیار خوب، ما یکی را اینجا داریم، جالب است.

س. یهودا و تamar (پیدایش 38) [81:50-77:15]

حالا به داستان یهودا و تamar می پردازیم. این در فصل 38 است. بگذارید این داستان را به سرعت در اینجا روایت کنم. اول از همه، پیشینه داستان: یهودا با یک زن کنعانی ازدواج کرده بود، آیا این خوب است یا بد؟ این بد است. پسرش اور این زن تamar را که او نیز کنعانی بود گرفته و با او ازدواج کرده بود. چه اتفاقی برای شما افتاد؟ پسر یهودا اور با تamar ازدواج می کند و پسرش می میرد. حالا، پسر دوم وقتی پسر بزرگتر فوت کرد چه کاری باید انجام دهد؟ او باید با همسر ازدواج کند و برای برادرش فرزندی داشته باشد. به عبارت دیگر، آنها بچه های او نیستند، او باید برای برادرش بچه دار شود، به افتخار برادرش. آنها آن را ازدواج لویرات می نامند و در آن زمان بخشی از فرهنگ بود. چه اتفاقی برای پسر دوم، اونان می افتد؟ او با او ازدواج می کند اما در روند رابطه جنسی با او عمدا دانه را

روی زمین می ریزد. خدا آنقدر به اونان هک می شود، خدا او را بیرون می برد. بنابراین اکنون با تامار ازدواج کرده اید، او مرده است، پسر دوم با تامار ازدواج کرده است، و اکنون او مرده است. شما پسر سوم خود را دارید، آیا می خواهید پسر سوم خود را به این زن بدهید؟ هر کسی که زن را لمس می کند می میرد. حالا این جدی است. پس یهودا می گوید، "پسرم هنوز کاملاً آماده نیست." تامار می بیند چه خبر است. بنابراین تامار لباس یک را می پوشد. یهودا، و شما باید از متن آگاه باشید. همسر یهودا مرده بود، این مهم است. همسر یهودا مرده است. بنابراین یهودا، پدر، الان همسر ندارد، او در جاده است و او می آید و اینجا تامار است که مانند یک پوشیده شده است تا او نمی داند کیست. او می گوید: "هی، پسر بزرگ چه می خواهی؟" "چقدر است؟" و او می گوید، "ویزا می گیرید یا مستر کارت؟" و او می گوید، "خوب، من یکی از آنها را دارم. می توانم به شما بگویم که هیچ تغییری ندارید، بنابراین چیزی که از شما می خواهم انگشتنر امضای شماست." «حالا، به هر حال، چرا آن حلقه مهر مهم است؟ آیا این انگشتنر امضای یهودا است؟ این چیزی است که او در گل و لای می چسباند که نشان می دهد او است. یا همانطور که همسر می گوید، "این اوست." "بنابراین من عصا و حلقه شما را می خواهم و سپس می توانید بز را بیاورید و آن را برای من برگردانید." بنابراین او به درون او می رود و او باردار می شود. وقتی او می رود تا بز را برای پرداخت پول بفرستد، او ناپدید می شود و او می گوید: "اوه خوب، او رفته است." حالا کمی بعد، مشخص شد که تامار باردار است. عروسم حامله است، او را بیرون بیاورید، او را باید به خاطر بی حرمتی خانواده ما به این شکل سوزانده شود.» سپس تامار بیرون می آید و می گوید: "هی، یهودا، اینها را به خاطر دارید؟" و این بود، "اوم، اوم، اوه، خوب،" و یهودا دستگیر شد. شما می گوید، "این داستان در کتاب مقدس است؟" منظورم این است که این چیزی است که اتفاق افتاد. این در کتاب مقدس است. حال آیا کتاب مقدس این داستان را تأیید می کند یا فقط می گوید که چه اتفاقی افتاده است؟ این به ما می گوید که چه اتفاقی افتاده است (توصیفی نه تجویزی). به هر حال، آیا یهودا قبيله بزرگی از اسرائیل است؟ یهودا داوود است. در واقع تامار در شجره نامه عیسی مسیح است. در فصل 1 متی، حدس بزنید چه کسی ظاهر می شود؟ تامار. در شجره نامه عیسی مسیح، آیا می توانید باور کنید که پیشینه خود را در این داستان دارد. حالا شما می گوئید، "بسیار خوب، هیلدبراند، چه خبر است؟ چرا این دو داستان در کتاب مقدس آمده اند؟ من یک پیشنهاد دارم و چیزی که می خواهم به شما پیشنهاد کنم این است که آنچه در اینجا دارید حذف برادران بزرگتر است. برادران بزرگتر چه کسانی هستند؟ در داستان اول اینجا چه کسی حذف می شود؟ لوی و شمعون، شما می گوئید روبن مسن ترین بله است - خوب، روبن با صیغه پدرش خوابیده است، بنابراین او نیز از تصویر خارج شده است. بنابراین روبن رفت، لوی و شمعون رفتند، اینجا یهودا نیز رفته است. من فکر می کنم این از بین بردن برادران بزرگتر است. این نشان دهنده فساد برادران بزرگتر است زیرا تمرکز بر روی چه کسی قرار است؟ در پایان

کتاب پیدایش تمرکز از برادران بزرگتر به چه کسی منتقل می شود؟ جوزف. یوسف قرار است یک جواهر باشد. یوسف و دانیال دو برنده اصلی شما در عهد عتیق هستند. بنابراین من فکر می کنم که متن از این به عنوان یک تکنیک ادبی استفاده می کند تا شما را از برادران بزرگتر دور کند و روی جوزف تمرکز کند و فکر می کنم این چیزی است که در اینجا اتفاق می افتد.

R. روایت یوسف [84:01-81:51]

حالا می خواهم به روایت جوزف بپردازم، این سریع خواهد بود. من می خواهم یعقوب و یوسف را با هم مقایسه کنم. یعقوب و یوسف در کتاب پیدایش با هم مقایسه می شوند. این دو شخصیت های بسیار متفاوتی بودند اما با این حال زندگی مشابهی دارند. به عنوان مثال، هم در داستان یعقوب و هم در داستان یوسف، شما برتری برادر کوچکتر را دارید. یعقوب برادر کوچکتر است، عیسو برادر بزرگتر است. یعقوب عالی است. یوسف برادر کوچکتر است، برادران بزرگتر همه فاسد هستند، یوسف برنده است. بنابراین برتری برادر کوچکتر وجود دارد. هم در داستان یعقوب و هم در داستان یوسف، شما در خانواده نزاع و فریب می ببینید. به هر حال، شما می توانید فریب را در نام "یعقوب" ببینید. شما می توانید نزاع را در نام "اسرائیل" ببینید. یادت هست که وقتی شروع کردم جیکوب نزاع و فریب است؟ این دو نام یعقوب هستند: یعقوب و اسرائیل. اساسا طرفداری والدین منجر به رقابت خواهر و برادر می شود. آیا یعقوب یوسف را بر بچه های دیگر ترجیح می داد؟ کت رنگ های مختلف را به خاطر دارید؟ بنابراین یعقوب از او حمایت کرد و هر زمان که طرفداری والدین داشته باشید، آیا منجر به این می شود که برادران و خواهران آن را از بین ببرند؟ بنابراین، طرفداری والدین منجر به رقابت و نزاع خواهر و برادر در خانواده ها می شود. در هر دو مورد کوچکتر که فرد خاص بود به مدت 20 سال از خانواده اش جدا شد. جیکوب از خانواده اش در هاران جدا می شود. یوسف از خانواده اش در مصر جدا شده است. سپس، یعقوب و یوسف هر دو در سرزمینی بیگانه موفق می شوند. یوسف قرار است بالا بیاید تا درست زیر نظر فرعون باشد. یعقوب تمام ثروت خود را از لابان می گیرد. بنابراین هر دوی آنها در یک سرزمین بیگانه موفق می شوند. سرانجام، سرانجام در اینجا، هر دوی آنها در پایان زندگی خود به برادران جدا شده خود می پیوندند. یعقوب با عیسو متحد می شود، اگرچه مشکلاتی در این زمینه وجود دارد و یوسف به برادرانش می پیوندد. در پایان، آیا به یاد می آورید که یوسف و برادران دور هم جمع شدند؟ بنابراین داستان های جیکوب و جوزف تا حدودی در نحوه شکل گیری داستان موازی هستند، اگرچه آنها دو شخصیت کاملاً متفاوت هستند.

س. جوزف و خرد [85:53-84:02]

اکنون یک تغییر عمده دیگر، من می خواهم روایت یوسف را در پیدایش مقایسه کنم تا با انجام مقایسه، ارتباط با یوسف و ادبیات حکمت را نشان دهم. برای انجام این کار، می خواهم داستانی برای شما

تعریف کنم. "روزی روزگاری" می دانید که با شنیدن آن داستانی دریافت می کنید. "روزی روزگاری، فردی با موقعیت بسیار بالا بود که مشکلی داشت و تمام پادشاهی خود را در این پادشاهی جستجو می کرد. من می خواهم شما به داستان فکر کنید، او تمام پادشاهی خود را می گذراند و سعی می کند کسی را پیدا کند که مشکل را حل کند و در نهایت تلاش می کند، و مناسب است. فرد با موقعیت پایین، مشکل پادشاه را حل می کند و او را بر کل پادشاهی سپرده می کنند و همه آنها با شادی زندگی می کنند. چه داستانی می گویم؟ برخی از شما می گویند، "سیندرلا". این داستان سیندرلا است. فکر می کنم برخی از شما گفتید "زن زیبا". نه، نه، در واقع من کاملاً جدی هستم این داستان "زن زیبا" است که بر اساس داستان سیندرلا ساخته شده است [علاءالدین نیز]؟ آیا می دانید که شکلی در این داستان وجود دارد که بسیار شبیه است. حالا آیا این چیزی است که شما در مورد داستان یوسف نیز دارید؟ پادشاه این مشکل را داشت، او این رویاها را دارد و هیچ نمی تواند آن را حل کند. او سرانجام به زندان می رود و این شخص را در زندان می بیند که می تواند رویاهای او را تعبیر کند. سپس خواب فرعون را به درستی تعبیر می کند و چه اتفاقی برای فرد می افتد؟ او به فردی با موقعیت بالا تبدیل شده است و همه آنها تا ابد با شادی زندگی می کنند. او کار قحطی را انجام می دهد و آنها 7 سال بدون غذا می گذرند و او برای آنها غذا دارد و آنها خوب هستند. این همان ساختار داستان سیندرلا است که شما در داستان جوزف دارید، به همین دلیل است که داستان جوزف بسیار زیبا است، از همان نوع الگوی روایی پیروی می کند.

ت. یوسف، همسر و خرد فوتیفار [89:19-85:54]

حال، آیا یوسف در برابر زن وحشی مقاومت می کند؟ به یاد داشته باشید که همسر فوتیفار به دنبال او می رود و به هر حال، اگر این اتفاق در هر جای دیگری از کتاب مقدس می افتاد، نتیجه بسیار متفاوتی داشت. اما یوسف مردی بالاتر از سرزنش است. او از فوتیفار سوء استفاده نمی کند. حتی در درستکاری خود نیز به زندان می افتد؟ بله، پس این مرد خوب است. آیا در امثال پدر ضرب المثل به پسرش هشدار می دهد که با زنان وحشی اینگونه سر و کار نداشته باشد؟ بله. امثال فصل های 5 و 7 هشدارهای خردمندانه اصلی در مورد زنان وحشی هستند. جوزف در واقع آن را مدل می کند. آیا خردمندان در تعبیر خواب مهارت دارند؟ دانیال در بین النهرین مردی خردمند است و دانیال نیز رویاها را برای نبوکدنصر تعبیر می کند. یوسف خواب ها را برای فرعون تعبیر می کند. او یک مرد خردمند در نظر گرفته می شود و یک مرد خردمند می داند چگونه رویاها را تعبیر کند - بنابراین هفت سال فراوانی و هفت سال قحطی. او در طول هفت سال فراوانی پس انداز می کند و سپس برای هفت سال قحطی دارد. او با ساقی و نانوا در زندان بود. این یکی دیگر است. در ادبیات خرد مصری، انسان خردمند مرد خاموش نامیده می شود. حالا، به هر حال، آیا در آمریکا مرد خردمند مرد ساکت است یا مرد خردمند

کسی است که همیشه از دهانش شلیک می کند؟ در ادبیات مصر باستان، و من برای 2000 سال صحبت می کنم، مرد خردمند مرد ساکت در نظر گرفته می شد. آیا یوسف احساسات خود را از برادرانش پنهان کرد؟ وقتی برای اولین بار برادرانش را ملاقات کرد، آیا احساسات خود را پنهان کرد و ساکت بود؟ او این نقش این حکیم خردمند را ایفا می کند. او در اینجا نقش مرد ساکت را بازی می کند. وقتی می گویم ادبیات خرد، ترس از خدا آغاز حکمت است و این موتیف ترس از خدا در واقع با یوسف اتفاق می افتد. سپس در نهایت، و این مورد مورد علاقه من است. یعقوب پدر می میرد و اکنون یوسف با 11 برادرش باقی مانده است. 11 برادرش تا حد مرگ می ترسند. آنها از چه می ترسند؟ یوسف در موقعیت قدرت قرار دارد، آنها در موقعیت ضعف هستند. برادران نزد یوسف می آیند و می گویند: «یوسف ما را نکش! ما واقعا قصد نداشتیم به شما صدمه بزنیم.» یوسف چه می گوید؟ "شما قصد داشتید به من آسیب برسانید، اما خدا آن را برای خیر در نظر گرفت." این یک معکوس است! آیا خدا معکوس ها را انجام می دهد؟ او آنچه را که بد است می گیرد و آن را به خوبی تبدیل می کند؟ یوسف می گوید: "تو قصد داشتی به من آسیب برسانی، اما خدا آن را برای خیر در نظر گرفت" و همه چیز تغییر کرد. این کار رستگاری خدا است، او چیزهای بد را می گیرد و آن را به چیزی شگفت انگیز تبدیل می کند. او این کار را با یوسف انجام می دهد و او این کار را با زندگی ما نیز انجام می دهد.

کار پیدایش تمام شده است! دفعه بعد با Exodus شروع می کنیم. پنجشنبه می بینمت.

این دکتر تد هیلدبرانت است که تاریخ عهد عتیق، ادبیات و الهیات را تدریس می کند، سخنرانی 10 در مورد پایان داستان های یعقوب و همچنین مقدمه و نتیجه گیری روایت یوسف که کتاب پیدایش را به پایان می رساند.